

میشد و فرمود که باز خدا را جعفر بهترین می نماند که تو خلیفه وی باشی در ذریه در
 وی بهترین خلافتی که باینندگان بجای آری و بعد از سه روز باز بخانه ایشان رفت
 و فرزندان جعفر را بنواخت و دلاری نمود و حلاق را طلبید تا سر ایشان را تراشید
 اما محمد بن جعفر به عم من ابلی طالب شبیست و اما عون بن جعفر در خلق و خلق به پدر خودی ماند
 و دعای خیر در شان عباد الله تقدیم رسانید آورده اند که مادر ایشان می گرسیت و آنچه
 ایشان یاد می کرد و از کسی ایشان می نالید حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود انما فین
 علیکم وانا ولیکم فالذکیا والاکیرة آیای ترسی بر فرزندان جعفر و حال آنکه
 من یزید و کا و متولی کالشیام در دنیا و آخرت و جعفر را هشت سپرد و در وقت از ایشان که
 عون و محمد اصغر بودند در کربلا با هم خود حسین رضی الله عنهما شهادت نوش فرمودند چنانچه
 بعد از این واقعه جانسوز غم اندوز کرد که سبب بکا و موجبانده و عناست که خواهد شد قطعه

سوراخ می شود دل چون گل حسین	انجا که ذکر واقعه کربلا رود
آخر رو بود که ز سنگین دلان شام	بر این بیت این همه جور و جفا رود

و دیگر ابتلای آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوفات فرزندش ابراهیم بود و ابراهیم در نیم
 سال هشتم از هجرت در زوی الحجه متولد شد از ماریه قبطیه و قابل او سلمی آزاد کرده رسول
 خدای بود صلی الله علیه و سلم شوهر خود را بولیع را خبر گردانید ماریه پسر آورده ابراهیم
 بشارت بحضرت رسول صلوات الله و سلامه علیه رسانید و آنحضرت بفرزگانی خیر بنده بولیع
 بخشید و هم در آن شب ابراهیم نام نهاد و جبرئیل آمد و گفت السلام علیک یا ابا
 ابراهیم و حضرت صلعم بدین بشارت در آن گشت و دایه برای می فر فرمود و ابراهیم قریب
 به یک سال و نیم نرسید و در سال نهم از هجرت وفات یافت و پیغامبر صلی الله علیه و سلم
 از موتی بسیار گریان و اندوهناک گشت و بصوت رسیده که چون خبر نزد آن سرور آوردند
 که ابراهیم در سکر است آن سرور نزد دایه وی آمد و بعد از همین عوف همراه پیغامبر بود صلی الله

علیه وسلم و ابراهیم در کنار ما در بود حضرت علیه الصلوة والسلام ویرا فرا گرفت و در کنار
خوشش آورد و چون بان حالش بد بد اشک در چشم مبارکش روان شد عبد الرحمن عوف
گفت یا رسول الله تو تیزی گری نه نمی بگردی از گزیه بر بیت حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود
ای پسر عوف من نمی کرده ام از روی و موی کردن و جامه باره کردن و طبا نچه بر خست
زدن اما آب چشم اثر رحمت است و هر که رحم نکند بر وی رحم نکند آنگاه فرمود که ای ابراهیم
اگر نه آن بودی که موت امریت حق و وعده صدق و آخر ما عنقریب با دل ملحق خواهد شد
هر آینه که بر تو ازین بشیر خیزن می شدیم انگه فرمود العین تد مع دیده اشک می بارد
و القلب یخزن و دل اندوهناک میشود و لا نقول الا ما ینضحی سر آینه و نمی
سخنی مگر آنچه پسندد پروردگارا و انا یفراقک یا ابراهیم لحن و نون و ما بفرق
تو ای ابراهیم هر آینه اندوهناکیم و چگونه کسی در فراق جگر گوشه خود اندوهناک نبود چه
او جز ویست از والدین و در قطع حسرت و هر آینه کل الکمال رسد بیست

دل ز پیوند کسان بزداستن آسان بود | لبیک از پیوند جان خود بریدن مشکل است

در شواهد النبوه و دیگر کتب مذکور است که روزی رسول صلی الله علیه وسلم حسین را بر
راست خود نشاند و پسر خود را بر او نهاد و چپ جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت یا
حبیب الله خدای تعالی این هر دو را برای تو جمع خواهد کرد و یکی را از تو باز خواهد پیستند
اکنون تو اختیار کن هر کدام را که خواهی تا خدای سبحان رحمت خود بر رسول صلی الله علیه
وسلم نسرود که اگر حسین وفات کند بر فراق وی هم جان من بسوزد و هم دل علی ملول شود
و هم جگر فاطمه ریش گردد و هم برادرش حسن را اندوه رسد و اگر ابراهیم برود بیشتر الم
بر جان من بود من الم خویش را اختیار کردم بر الم ایشان و بعد از سه روز ابراهیم وفات
کرد هر گاه که حسین پیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمدی و پرا بسد دادی و گفتمی در جبا بکسی
من نسرزد خود ابراهیم را خدای وی کردم پس یا چنین کس چنان خوار بیا کردن چگونه

روا باشد در کتبا الغرایب آورده که روزی شاهزاده حسین پیش رسول صلی الله علیه و سلم بود
 و میخواست که بخانه رود و باران بسیارید حضرت در حسین نگرست او را ملول دید فرمود که
 چرا ملولی گفت دلم بجانب برادر و مادرمی کشد و آن روی دیدار ایشان دارم و باران
 از رفتن باز میدارد و حضرت صلی الله علیه و سلم دعا فرمود تا باران باز ایستاد و حسین
 باز رفت آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه قطرات باران بر بگوشه خود روانی داشت
 تیر باران زهرا آورد و پروچو دنا زین او چگونه روا بود

گلبرگ سینه وی از اسید خار شیر	مانند جیب پنجه شده چاک ای دریغ
از خاک سروناز براید کشیده شد	سرو قدش فرو شده در خاک ای دریغ
دیدند غسرق خون رخ او را ملائکه	دیدند در صوامع افلاک اسه دریغ

ای دریغ و درد تا قیام قیامت در میان ماتم زدگان این امت باقی خواهد بود و هر سال
 ماه عاشورا در اید مصیبت داران حسین را در در در خواهد افزود حق سبحانه و تعالی
 غم و سوستان را سبب شادی آخرت گردانا دور روح مقدس شاهزاده و سائر شهدا از ما خشنود و با در

یارب نظر لطف عطا کن ما را	داریم دل خسته دوا کن ما را
هر چند کنه گار و پریشان حالیم	در کار شهید کربلا کن ما را

باب سیم در وفات حضرت سید المرسلین علیه افضل صلوات الله علیه

و علی عمرته و عشیره اجمعین ، بر خواهرزاکیه عقلای عالم ، و ضمایر صافیة نبی آدم ،
 و ضوحی تمام و ظهوری لا کلام دارد که لباس حیات آدمیان مستعار است و اساس عمر
 ایشان بقایت ناپایداره ایالی و ایام منازل مسافران راه دور و دراز عقیبت
 و مشهور و اعوام مراحل گذرندگان بادیه خو خوار دنیا ، ساحت ربیع مسکون منهل خدای
 و معدود دعد و دفلک نیلگون منزل و دایع ، بساط بسیط گیتی دامگاه فناست نه آرامگاه بقا
 مخارج غنم و رسته نه مراتع سرور ، قطره عبور رسته نه منظره عبور مخاوف فرار رسته

نه موافق قزار کمان بوارست نه باهاکن مسار متزیات بقاع او مراحل گذرست و	استحسانات رباع او منازل مغربت ^ز م
کنج امان نیست درین خاکدان	مغزوفانیست درین استخوان
آنچه درین مائده حسرگی است	کاشه آتوده و دست تے است
هرکه از او خورد و دہانش بدوخت	وانکه از او گفت زبانش بسوخت
ای عنبر گل این جهان رفیق خارست	

و ملش قرین خمار، کنش برنج پیوسته، غیشش لطیفش باز بسته، راحتش باز حجت پنهان
 مختش با محنت در یک کاشانه، قریشش با کربت آینه، مسرتش با حضرت در آویخته
 نوشش لطیفش با نیش قدرت، اثر تر یاقش با ضرر زهرت، وفاقش با اتفاق هم وثاق
 تفاقش را با افتراق اتفاق است، عشرتش بی عشرت وجود نگیرد، فرحش بی فرح وقوع نپذیرد

ذوق

جہانزاہر گلے بر نوک خارست	خوابے از پے پر نو بہارست
وصال غنچہ بے خار جفا نیست	چسراغ لالہ بے باد فنا نیست
جہان گر گنج دار دمار با اوست	وگر خزانہ نماید خار با اوست
گرازوی لطف جوئے قدر با بے	وگر تریاق خوا ہے نہ ہر با بلی
نہ سروی در چسمن بیسم نہ شمشاد	کہ او از ارہ دہرست آزار

کدام سرو سہی در چمن وجود بالاکشید کہ بازہ فوات سرو شاخش را بر خاک ہلاک
 نینداختند، و کدام نہال تازہ در گلشن حیات نشو، و نمایافت کہ بہ شیرمات

بیخ اور انقطع نیاختند بلیت	کدامی سرو را داد او بلندے
کہ بادش خم نکرد از در دمندی	ہرکہ از در وازہ عدم قدم در فضای صفا

وجود نہاد بی شہرہ اور از رخنے فنا بیرون باید رفت، و ہرکہ رخت آمال و آمانی کیشور
 زندگانی کشید با نفورہ متاع جان بے بدل را بہ تمناعی اجل باید سپرد رہا عی

<p>ان کیست که دل نهاد و فارغ بخت کویخ نزن که خیمه میسباید کند</p>	<p>پنداشت که مملوق و تاخیرست هست کو بار منزه که رحمت میسباید بست</p>
<p>هر سحرگاه مناویان کارگاه قضا ندای دل گزای کل مخلوق سیموت بگوشش عالمیان فرو خوانند و هر صبح دم داعیان بارگاه قدر صدای مشقت اتما و کل مرد سپه قوت با سماع جهانیان رسانند یعنی هر آنسریده شده زود باشد که بمیرد و هر روز خورنده اندک زمانی راست فوت و فنا پذیرد پس ای خفقان زمانه بیدار شوید که مرگ در کجین است ای مستهان شبانه بشیار گردید که رجوع با حضرت رب العالمین است ای مغرور شدگان بسرویر ایام زندگانی گوشش بخوددارید که هر کمالی راز والی در عقب ای مسرور گشتگان بنیل آمال و امالی بگوشش تن آرید که ایام حیات راز والی بگوشش تن آرید</p>	
<p>که می نمود قدم اندر سسرای کونین</p>	<p>که باز روی براه عدم منی آر د</p>
<p>بسیج خانه دیده که از روز نه او در دمرک بر نیامده و هیچ ایوانی شنیده که شرف شرف او بقدر اجل زبانی در نیامده و هیچ مجلسی و صلتی بوده که ایت لقد تقطع بینکم بروخوانند و هیچ مجسمی دست داده که آوازه هن آفرای بیینی و بینیک بدان نرسانیده اند نیل رحیل کل شرع هالک بر چهره ادنی واقصی کشیده اند و غبار کل من علیها فان بر مفارق اسافل و اعالی نشانده اند و همه را پلر فوات کشیدنی ست و جمل شریت فنا چشیدنی و خاقان و امیر و سلطان و وزیر و منشی و دبیر و غنی و فقیر و مغیر و کبیر و جوان و پیر و عالم و جاهل و عاقل و غافل و ناقص و کامل و قایم و قاعد و باطل و صاعد و خفته و بیدار و مست و بشیار و قوی و ضعیف و وضع و شرف و موحده و متحد و مقرو و جاهد و فاسق و زاہد و کامل و جاہد و همه در قبضه این بلا و چنگال این عناب بر بند بست</p>	
<p>در بارگاه حشر چه سلطان چه پینوا</p>	<p>بر آستان مرگ چه دربان چه پادشا</p>
<p>اگر درین جهان کسی را حیات آبدیر و بقای سرمد مقصود بودی آن خلعت با قیمت کفایت</p>	

استقامت انبیا و رسل که با دیان مسالک و سُبُلند راست آمدی و اگر اجل کسی را
 مهلت دادی و باب بقا بر روی کسی کشادی یا بستی که سید انبیا و سندا اصفا که
 منشور گرامش بی غایتش بطغرای عنبرای اناسید و لید ادم موشح بود و نشان
 عالی نشان مناقب بی نهایتش متوقع وقع و لکن مرسول الله و خاتم النبیین
 موقع و مرشح جام فوات نوشیدی ^{و بجای ما نشانی نوشیدی} و تعالی جهت تسلیه این امت عالی
 بهمت رقم موت بر صحیفه شریفه حیاتش کشید که انک میت و انهم میتون و بوا
 دفع توهم بقا در دینی و فای این خطاب مستطاب بگوشش پرورش رسانید که و ما جعلنا
 لبش من قبلك الخلد یعنی ماندادیم و مقرر نکردیم هیچ بشری را پیش از تو رتبه
 جاوید بودند در دنیا تمامی انبیا و انزکیا و اولیا و اصفا و غیر ایشان که پیش از تو بوده اند
 شربت مرگ چشاییده ایم و ندای قل یتوفیکم ملک الموت الذی بی بدیشان شنیده
 افان میت فلهم الخالدون ایا اگر تو بگیری این دیگران که هستند باقی خواهند
 بی کل نفس ذائقة الموت هر نفسی چشنده مرگ است و رباب

گیرد قرار در رحیم خاک عاقبت کاخ فلک پرست ز ذکر گذشتگان	پر نطفه که آمده از صلب آدم است لیکن کسی که گوشش کند این صد اگم است
پس رباب مهتاب و زلیا و اصحاب نوایب و بلا یا اگر در واقع باید انتقال سگدین و حادثه نازل فوت ارتحال خاتم النبیین علیه افضل صلوات المصلین بواجبی مانع نمایند و در واقع در دهر روح و روان مستمند ایشان با صبر و رضا شربن و با اطمینان و تسلی هم چون	و انوکان انسان ید و م بقاء اندیش ز مرگ مصطفی باید کرد
و اندیشه مرگ خوف نما بر ایشان انسان شود لما مات خیر المرسلین محمد شادی و طسرب جمله رهسا باید کرد مارا طبع خام چسرا باید کرد	چون سید هر دو کون جاوید مانند ای عنبر چون ایام غنم انجام عاشورا

محل با تم و بجا است اگر دوسه کلمه از وفات حضرت سید کاینات علیه افضل الصلوة بزبان قلم
 بر صحیفه بیان سمت تحسیر بیاید و در نمنا بد آورده اند که در رسال دهم از جهت آنکه حضرت
 حجة الوداع ادا نموده روز عرفه در ساحت عرفات این آیت فرود آمد الیوم
 اكملت لکم دینکم امر و زودین شمارا برای شما کامل گردانیدم و اتممت علیکم
 نعمتی و نعمتای خود را بر شما تمام ساختم پیغامبر اصلی الله علیه و سلم از مضمون این آیت
 را بحد انتقال بروضه دارالوصول بشام جان رسیده چه هر چیز که رقم کمال بر و کشیدند

افت زوال در عقب دارد پلایت مقرر است که روی نهد بصوب زوال	چو آفتاب به نصف النهار یافت کمال آورده اند که در آن اوقات آن خطبه
---	--

که می خوانند فرمود که فراگیرید زمین مناسک خود را که شاید بسینیم شمارا بعد ازین سال
 و بقول است که در خطبه روز عرفه فرمود که شما از من پرسیدید خواهید شد یعنی فردای قیامت
 از شما خواهند پرسید که محمد چگونه زندگانی کرد با شما شمارا در جواب چه خواهد پرسید گفتند گواهی
 خواهیم داد که ادای رسالت و امانت کردی و آنچه شرطا ارشاد و نصیحت بود بجای آورد
 پس آنحضرت انگشت بیابان خود را بجانب آسمان برداشت و بسوی زمین فرمود آورده
 گفت اللهم اشهد اللهم اشهد یا کونوا یا کونوا یا کونوا یا کونوا یا کونوا یا کونوا یا کونوا یا کونوا
 مراجعت فرمود در اشای طریق بمنزلی فرود آمد که انرا عذیر خم می گفتند و در نوامی جحفه
 واقع است و آنجا نماز پیشین در اول وقت ادا نمود بعد از آن روی بیاران کرد
 و گفت اَلَسْتُ اَوْلٰی بِالْمَوْتِ مِنْ اَنْفُسِهِمْ ایا من نیستم سزاوارتر
 بموتن از نفسهای ایشان همه گفتند بلی یا رسول الله همچنین است که می فرمائی
 و تو اولی از ما یامائی گفت من کنت من لاه فاعلی مؤلا ه هر که من مولای اویم
 پس علی مولای اوست و روایتی آنست که فرمود که خدای تعالی مولای منست و من مولای
 جمیع مؤمنانم بعد از آن دست علی بگرفت و فرمود هر که من مولای اویم پس علی بن ابی طالب

مولای اوست پس زان پنج دعا در شان مرتضی علی تقدیم رسانید گفت **اللَّهُمَّ وَالِ**
مَنْ وَالِ آیه بار خدایا دوست دار هر که علی را دوست دارد و عا **دَمِنْ عَادَا**
دشمن دار هر که علی را دشمن دارد و **أَخَذَ لِمَنْ خَذَ لَهُ** و فرو گذار هر که علی را
فرو گذارد و **أَنْفُسُ مَنْ نَصَرَكَ** و یاری ده هر که علی را یاری دهد و **وَأَذِيهِ الْحَقُّ مَعَهُ**
حَيْثُ كَانَ و حق را با او دار هر جا باشد مروت که عمر رضی الله عنه برخواست و دست
مرتضی علی کرم الله وجهه گرفت و گفت **بِخَبْرٍ يَأْتِيَنَّ أَيْنَ طَالِبٍ** نیگونی و حسرتی با او ترا
ای پسر ابوطالب **أَصْبَحْتَ مَوْكَلًا بِكُلِّ مَوْكَلٍ مِنْ مَوْكَلِي** با ما اد کردی و مولای
همه مومنین و مؤمناتی و درین محل این سه بیت را از روضه الاحیاء اینجا نقل افتاد است

رواز برای سردین خویش تا جی ساز ز دل عداوت او دور دار تا خور می گواه پاکی اصلت ولای شاهی دان	ز خاک پای جوانمرد وال من و الاله ز تیغ لفظی زخمش عا دمن عا داله که بر کمال مجالش بل آتی است گواه
---	--

و بوقت نقل این حدیث در دیج آورده که از فحشای این خبر معتبر معلوم میشود که دوستی مهر
سپهر لاتی یعنی علی مرتضی در کمال بیان دخل تمام دارد و بعضی روایات با الله شخص را در

سلسله بالکان می شمارد و عمری که نظم در سخن حاجت در از سه نیست دامن مادرش نماز سه نیست	هر گز است با سه کینه نیست در دستش آستین و در روایتی آنست که بهین وقت در غیبت
---	--

فرمود که گوئیم ما را بعالم بقا خوانند و من اجابت نمودم بدانند که من در میان شما دو امر
عظیمی گذارم و یکی از دیگری بزرگتر است قرآن و اهل بیت من بیسند و احتیاط کنید که
بعد از من با آن دو امر چگونه سلوک خواهد رسید نمود و رعایت حقوق آن بچه کیفیت بجای
خواه رسید آورد آن دو امر از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در لب حوض کوشین رسند بزرگی
فرموده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم امت را بحوض کوشین وعده میداده و بعضی

است جگر گوشگان ایشان را گرسنه و تشنه بفرستند زهر و ضرب قوی را که کردند عزرا

ای بجای	تو من وفا کرده	تو مکافات	آن جفا کرده
بوده بیگانه و	ترا با حق	بنصیحت	من آشنا کرده
من ترا چون	بخشند تشنه تشنه	و عده	شریب عطا کرده
در مکافات	تو حسین مرا	بغشم آب	بمستطابا کرده
آن حسینی که	جبرئیل اورا	هر کجا دیده	حربا کرده
فاطمه از براسه	تر بیتش	صد سحر	گاه رتبا کرده

در مقتل نورالائمه آورده اند که وقتی که حسین با کودکان در محله از محلات مدینه باز می می کرد و خواجه عالم صلی الله علیه و سلم از گوشه درآمد و قصد گرفت تا حسین را بگیرد حسین در میان کودکان میگریخت و خواجه از پی او می تاخت و او خود را بچپ و راست می بندخت حضرت صلی الله علیه و سلم گفت حسینا این چه گریز پائی است حسین گفت شاها نمی گریزم ترا بچستی می آرم آرمی معشوق که از جوینده پرنیزی کنده فکر گریز میکند بلکه عاشق را در طلب تیزی کند القصد خواجه او را گرفت و نگش در کنار کشید و دست دعا بر او زد که

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعِيْبُهُ فَأَجِبْهُ وَأَحِبُّهُ مَنْ يُحِبُّهُ بَارِعْدَا مِنْ حَسِينٍ رَادِئِ

می دارم تو هم او را دوست دار و دوست دار کسی را که دوست دارد او را در آن عتق از عالم غیب پیام رسیده که جیب من این جگر گوشه تو بر تاپه کربلا بریان خواهد شد و آب ازین ریخته گلشن نبوت بار خواهند گرفت بر درگاه مالک تشنه دوست دارند و در راه مار خواره بخون آلوده طلبند مقربان ما سوگند براسه بریده مجان خورند لاجرا او پدر و برادر او بعبادت بنهادت بدگاه ما خواهند داد علی بحسرتی و حسن

بشربتی و حسین بفرستت لظم	آن یکی را ضربت تیغ بلا بر سرق سر
و آن دگر را شربت زهر عناد در کام دل	دیگری با حلق تشنه خورده تیغ آبدار

خاک دشت کربلا از خون پاکش گشته گل | آورده اند که در ایام مناد در حجه الوداع
 سوره کریمه اذا جاء نصر الله و فرود آمد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم با جبرئیل گفت
 ای برادر گوئی ما را خبر دار میگردانند که ازین عالم میسباید رفت جبرئیل گفت یا رسول الله
 و للآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْاُولَىٰ و لحق هر آینه عالم بقا ترا بهترست از دار فنا
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از نزول این سوره در کافرا آخرت بیشتر از بیشتر جد و جد
 میفرمود و کلمات سبحانک اللهم و بحمدک اللهم اغفر لی انک انت
 الثواب الحیم تکرار مینمود گفتند یا رسول الله چو نیست که این کلمات را بسیار میگوئی
 فرمود که بدانید و آگاه باشید که مرا با عالم بقا خوانده اند و در گریه شد گفتند ای سید سرور
 از مرگ میگری و تحقیق که آمرزیده هستی سبحانه و تعالی گذشته و آینده ترا فرمود که گناه
 هول اطلاع بر فوت و تنگی قبر و تاریکی لحد و احوال قیامت یعنی این همه میباید دید و میباید
 و مقررست که این سخن برای ارشاد و تنبیه سایه لیلان میفرمود و اگر نه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 ازین خطرات سالم و ایمن بوده و منقول است که چون سید عالم صلی الله علیه و سلم از غم آفرینی
 سوره فتح و مضمون آیت الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم
 ازین عالم بی ثبات سریع الزوال دریافت و شعشع آفتاب شوق رب الارباب و ذوق
 مراجعت بوطن اصلی و خیرالآب از مطلع ارجعی الی سابق بر نفس مقدس و تافت به یکماه
 پیش از آنکه وفات کند خواص اصحاب را بخانه عایشه طلبید و چون نظر مبارکش بر ایشان افتاد
 قطرات عبرت از چشم چشم مبارکش بکشا دوها تا که آن گریه از غایت رحم و شفقت آنحضرت بود
 صلی الله علیه و سلم بر یاران که ایشان را تحمل بار هجران و طاقت وداع آن جان جهان

<p>وداع یار و دیارم چو بگذرد بخیال میان آتش سوزنده نمکن ست آرام پس ز سر اہتمام تمام بجهت حضار مجلس</p>	<p>چگونه تواند بود شد منازلم از آب دیده مالا مال بی در آتش هجران قرار و صبر محال</p>
--	--

رعایت فرمایند و سرمود من حبیبکم و تراخی عیش و دوام نعمت و کمال جمعیت بشما و صل
 باد و حیاًکم الله بالتسلام و نخت گوید خدای شمارا اسلام که دلیل سلامت و وسپید
 کرامت است جمعکم الله جمع دارد خدای شمارا و از تفرقه محفوظ سازد و جمعکم الله
 رحمت کند خدای مر شمارا و مهربانی در باره شما پابنده دارد و حفظکم الله شمارا
 از آفات و مخافات نکه دارد و جبرکم الله و شکستهای شمارا بدرستی مبدل کند
 نصرتکم الله و در همه احوال باری و نصرت دهد و رفعکم الله منزلت شمارا تسخیر کرد
 و توفیقکم الله توفیق فرستد شما سازد و قبلكم الله شمارا اشرف قبول ارزانی دارد
 هدایکم الله شمارا بر راه هدایت بدارد و اکرمکم الله در کف لطف و پناه فضل خود
 جای دباد و قاکم الله نگه دارد و حمایت کننده شما باد و مسلمکم الله از هر چه نیاید و نشاء
 سلامت دارد و سرز قکم الله از خزینه افضال بی زوال شمارا روزی دهد و دوست
 میکند شمارا بتقوی و پرهیزگاری و ترسگاری از حضرت باری و شمارا بخدای بسیار م
 و حق تعالی را بر شما خلیفه خود برگردانم و می ترسانم شمارا از عقاب رب الارباب بدرستی که
 من از وندیزی بسنم می باید که در طریق کبر و علو بر بندگان غلو ننمایند و در بلاد او در رفتن
 و عدوان نکشایند که حق تعالی سرموده که سرای آخرت یعنی نعیم او را آماده کرده ام
 برای کسانی که نخواهند تکبر و سر بلندی در زمین و نه تباهی و طغیان و عاقبت پسندید
 مرتجعانرا سب اصحاب را ازین کلمات بابرکات چنان مفهوم شد که سید عالم ^{صلی الله علیه و آله}
 یا را از او داع می سر ماید و این همه میالغه بواسطه تشریب سفر آخرت می نماید گفتند
 اند وقت رحلت تو کی خواهد بود و اجل سحی کدام زمان روی خواهد نمود سرموده که سرنگام
 فراق نزدیک رسیده و زمان با برگشتن است بخدا و وصول بسدره المنتهی و جنبه الاوی
 و رفیق علی گفتند یا رسول الله غسل تو که بجای آرد و بدان وظیفه که قیام نماید فرمود که مرد
 اهل بیت من انگش که بمن نزدیک است گفتند در چه جامه ترا کفن کنیم فرمود که درین جامه که

بسم الله الرحمن الرحیم
در وفات حضرت

پوشیده ام اگر خواهید یا جامه های مصری یا علبه های یمنی یا جامه های سفید گفتند یا رسول الله
 که بر تو نماز گذارد و همه در گریه افتادند حضرت نیز صلی الله علیه و سلم بگریه درآمد و گفت صبر
 کنید و جسوع نمائید رحمت خدای بر شما باد و گناهای شما را بپا مرزا دو شمار از قبل پیغمبر شما
 جزا سه خرد باد و چون مرا بشنوید و کفن کنید همچنان بر جنازه درین خانه برکنار بمانید
 و همه برون روید و بدانید که اول کسی بر من نماز گذارد دوست من جبرئیل خواهد بود
 پس میکائیل آنکه اسرافیل و بعد از ایشان ملک الموت با گروه انبوه از ملائکه پس از ایشان
 شما فوج فوج در آید و بر من نماز گذارد و ابتدا بنام بر من مردان اهل بیت من کنند بعد از
 ایشان زنان اهل بیت آنکه سایر اصحاب گفتند یا رسول الله که شما را در قبر دراز و در
 که اهل بیت طیبین با گروهی از ملائکه مقربین که ایشان شما را بسیند و شامه بسیند پس حاضران را
 خیر یاد کرد و گفت سلام من برسانید بدان جماعت از یاران که غایب اند و هر کس پیروی
 دین من کند تا روز قیامت او را اسلام از من مخصوص سازید و تجفحه تحت همه را بنوازید

روز یکم تو سلام باشد ما را	از روز فلک غلام باشد ما را
----------------------------	----------------------------

بعد از تمهید قواعد وصیت سید عالم صلی الله علیه و سلم مترصد می بود که ایامی باشد که
 ایام خانی این جهانی با انجام رسد و نفس مطمئنه را از حضرت جلال احدیت مرده فادحی
 فریباید و پیغام رسد تا در شب چهارشنبه بیت و هشتم ماه صفر در سال با نهم
 از هجرت بزیارت گورستان یقین توجه فرمود و گویند ابو موسیبه در آن شب ملازم حضرت
 بود ابو موسیبه گوید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بجهت اهل مقبره یقین زمانی طولیل استغفار
 نمود و چندان دعای خیر کرد بر ایشان که آرزو بردم که کاشش من از اهل آن گورستان
 بودی تا شرف آن دعا در یافتی آنگاه روی بمن کرد و گفت ای ابو موسیبه خراین این دنیا
 بر من عرض کردند و مرا محیر ساختند میان آنکه در دنیا باقی باشم و بعد از آن بهشت
 روم و لقای پروردگار خود را بعد از بهشت بسیم گفتم یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد

خراین دنیا و بقا در آن و بعد از آن بهشت را اختیار کن منسرمودی تقای پروردگارا
 خود و بهشت را اختیار نمود منقول است که رسول صلی الله علیه و سلم شبی با مورش که روز
 بقیع و جنت آن مقبره استغفار کند حضرت جنان کرد و بازگشت و در خواب شد باز باو
 گفتند برو و برای اهل بقیع استغفار کن باز برفت و طلب آمرزش نمود و باز آمد و پاره
 مشغول گشت باوی گفتند برو و برای شهدای اُحُد دعا کن حضرت با حد رفت و در شام
 شدای اُحُد دعای خیر تقدیم رسانید و روایتی هست که پسر شهدای اُحُد نماز گذارد و بعد
 از هشت سال که از واقعه اُحُد گذشته بود مراد آنست که ایشان را دعای خیر کرد و آمرزش
 طلبید و درین اوقات گوی و دعای اجیاد اموات می فرمود و روز دیگر آنحضرت را
 صلی الله علیه و سلم صداع طاری گشته سر خود را بعضا به بر سبت و آن روز نوبت میمون
 بود و چون مرض شداد یافت زوجات مطهرات همه آنجا جمع شدند حضرت صلی الله
 علیه و سلم فرمود که این انا غدا من فرسد اکتبا خواهم بود این سخن را مکرر می نمود
 قاطبه زهرا با مهات مؤمنان گفت که پیغامبر صلی الله علیه و سلم را مشقت خواهد رسید که
 هر روز بخانه یکی از شما تردد کند همه بر یک خانه راضی شوید ایشان بر خانه عایشه راضی
 گشتند پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم از خانه میمون برون آمد دستی بر رونس علی و دست
 بر دوش فضل بن عباس نهاده پایهای مبارک در زمین می کشید تا بجزیره عایشه
 در آنجا بستر مرض بینداخت و سایر زوجات آن سرور آنجا بخدمت وی قیام
 می نمودند و مرض ایشان روی بشدت و صعوبت نهاد و تب عظیم طاری شد بعد از
 مسعود رضی الله عنه گوید در اندم بنزد رسول صلی الله علیه و سلم در حالتی که تب و هشت
 دست بر روی نهادم چنان گرم بود که دستم تحمل آن حرارت نکرده گفتم یا رسول الله تبی
 بنهایت گرم داری منسرمود که آری بدرستی که تب من چنان است که دو مرد از شمار
 تب بگیرد گفتم پس ترا در احسب باشد فرمود که آری بخدای که نفس من سید قدرت

اوست که هیچ احدی بر روی زمین نبود که ایندانی از مرض و غیر آن بد و رسد الا آنکه خدا
تعالی گناهان او را بریزاند از وی چنانکه درخت برگهای خود را بریزاند و مقول است از
ابوسعید خدری رضی الله عنه که گفت در ایدم نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و قطیفه بر خوش
پوشیده بود و حرارت تب ویرا از بالای قطیفه در می یافتم و دست تحمل آن نداشت که
واسطه بر بدن سرور رسائیم از روی تعجب **سُبْحَانَ اللَّهِ** میگفتم فرمود هیچ احد
را بلائی او سخت تر از بلائی اینسیما نیست و چنانچه بلائی ایشان مضاعف است اجرایشان
نیز مضاعف است بعضی از ایشان راحق تعالی مستلماً ساختی بفقرو درویشی تا بعدیکه
از بلبوس قادر نبودی بر غیر یک عبا که شب و روز همان پوشیدی و فرج انبیا به بلا زیاد
بودی از فرج شما بظا آری مجابان راه و مقربان درگاه را از خمیکه از دوست رسد هم مست

والمیکه برای دوست کشند عین عطا و کرم **قطعه**
راحت جان مستلاسه من است
در دوا و شربت دوا می من است
من خاتمش بهد گستان نه هم
دردی که مراد غنم او حاصل شد

المی که بر اسه دوست کشم
ز خصم او مرهم است بر دل من
و در همین باب گفته اند رباعی
خاک قدمش بآب حیوان نه هم
آن در دبه هزار درمان نه هم

نادر بشیرین البرا گوید که بر رسول خدای در ایدم در مرض الموت و بی در غایت حرارت
داشت گفتم یا رسول الله هرگز بجز یکس مثل این تب گرم بر بدن تست نیافتم ام فرمود بر آن
آن چنین است که اجر ما مضاعف است ای ام البرا مردم در باب مرض من چه می گویند
گفتم می گویند مرض این حضرت ذات الجنب است فرمود که سزاوار لطف و کرم الهی نیست که آن
مرض را بر پیغمبر خویش مسلط کند چه آن رحمت از بهرات شیطان است و شبها نرا برین **سبب**
ولیکن این مرض من اثر آن گوشت زهر آلود است که با پسر تو در خیر خوردیم و بر چند وقت
اثر آن بر من تازه می شود و این زمان وقت انقطاع رک حیات است و گویا حکمت در آن

این بوده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم از مرتبه شهادت نصیبی با شد و در روح الارواح آورده که عجب سرسیت معدن فوت با بقوه نبوت قرین شد و در شاهوار پدید آمد که **يُخْرِجُ مِنْهَا مَسَاكِينَ لَوْنًا وَالْمَسْجَانِ** هر کس میراث پدری برداشتند پدر بزرگتر مصطفی بود صلی الله علیه و سلم پسر از عالم رحلت فرمود و پدر دیگر علی مرتضی بود نصیب تیغ توجه بسفر آخرت نمود حسن هم فرزند بزرگتر بود با تفاق مصطفی صلی الله علیه و سلم شربت زهر چشید حسین فرزند دیگر بود بموافقت مرتضی الم از خشم تیغ کشید سالها گذشت و ضرر آن زهر هیچ تریاکی مندرج نگشته و قرنما براید و هنوز زخم آن تیغ را مرهمی پدید نیامد و دیدهای در و مندان از اثر آن زهر گریان است و سینمای شهنشان از سر آن تیغ بریان قطع

چون چراغ دیده زهر گشتندش زهر	زهره رادل بر چراغ دیده زهر است
چون روان کردند خون از قرة العین بول	چشم عینی خون ببارید و دل زهر است

آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم چهارده روز بیمار بود در آن ایام قضای محقق گشته و ما بعضی از آن از کتاب روضه الاجاب و غیر آن اینجا آورده ایم اول آنست که بصحت رسیده از عایشه که گفت ندیدم من هیچ احدی را مانند رسول خدای صلی الله علیه و سلم از فاطمه زهرا از روی حسن سیرت و استقامت منظر و سکینه و وقار و رقیما و قعود چون فاطمه بر میخامبر صلی الله علیه و سلم در آمدی آن سرور بر خاستی و مشوجه و مستقل وی شدی و او را بوسیدی و بر جای خود بنشاندی و حضرت چون بنحانه وی رفتی و نیز باید زیر کوازه آن طریقه مرعی داشتی در آن خستگی فرستاد و فاطمه را بخواند چون بیاید فرمود که **هَرَجَبًا يَا بِنْتِي** و او را بر سپوی خود بنشاند و بعد از ترتیب ضوابط تفقه و تهذیب و رابط تعدد و تمهید قواعد معارفه و تشدید مبانی ملاحظه با و سخن بطریق سبب فرمود فاطمه گریان شد باز با وی بسبیل نجومی سخن گفت این نوبت فرحان و خندان گشت عایشه گوید با فاطمه گفتم ای دختر خیر البشر ندیدم من هیچ فرح را بدین خزن نزد کتر

مثل امروز و نشنیدیم عمی را بشنا دمانی قرین تر از آنچه از تو دیدیم فاطمه در آن روز آن سر را با عایشه گفت اما بعد از آن گفته بود که نوبت اول که با من مساره کرد و مضمونش این بود که بدان و آگاه باش که در هر سالی از سنوات سابقه جبرئیل من جهت درس قرآن مسین یک نوبت بعرضه زمین می آمد و امسال دو نوبت برای ضبط آن مهم نازل شده گمان نمیبرم مگر آنکه اجل من نزدیک رسیده و شوق من نیز بعالق قدس بقایت انجامیده و عنقریب ازین منزل فانی بجوار رحمت سبحانی رحلت خواهم کرد صحبت مرا غنیمت دار تا می توانی

دست از دامن و سلم باز مدار مصراع | کای پروزی که خوانی و نتوانی

از استماع آن سخن مو حشش تالم بسیار و توجع بی شمار بنحاط من رسید و قطرات عبرات بصفت و جنات من فرودید چون پدر بزرگوار من مراد بان حال دید و دیگر بار مرا نزدیک خود طلبید و بطریق اختفا گفت ای نور دیده و ای منسوز زنده برگزیده غم مخور که ترا در مژده از ما دارم و رنگ الم از خاطرت بر دارم نگذارم کی آنکه در روز و ضنه رضوان سیده زنان اهل ایمان تو خواهی بود و دیگر آنکه پیشتر از سایر اهل بیت من با من ملاقات خواهی نمود پس من آن تریاق تجرع زهر فراق را بر مذاق و فاق خود شیرین ساختم و بشکرانه سماع آن خبر مسرت اثر به جهت تبسم پر و اختم و روایتی هست که حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که ای فاطمه جبرئیل مرا خیر داد که نیست هیچ زن از زنان مسلمانان که ذریت او اعظم باشد از ذریت تو پس باید که صبر تو از باقی زنان کمتر نبود درین سخن ارشادی بود فاطمه را بانکه در مفارقت آن سرور باید که جسوع نماید و صبر کند چه بر خاطر عاظر آنحضرت صلی الله علیه و سلم واضح بود که شکستگی از ملاقات و مصاحبت آنحضرت بر فاطمه غایتی خواهد بود

روزی که چشم ما ز حالت جسد او دور | چند آنکه چشم کار کند اشک ما بود

گفتی دلی که فارغ و صابر بود کراست | درد دور دلبری چو تو اینها کرا بود

و یکی از قصا با آن بود که چون مرض آنحضرت اشتداد یافت فرمود که آب بر من ریزید

از هفت سنگ سزنا کتوده که از هفت چاه پر کرده باشند که شاید خفتی یا بم و بیرون
 روم و مردم را و صیت غایم پس بدستوری که فرموده بود مرتب ساختند و وی را در
 طشتی بزرگ نشاندند آب از آن مشکها برورختند تا وقتیکه بدست مبارک اشارت
 فرمود که بس آنچه گفته بودم بجای آورید پس ویرا خفتی حاصل شد و بیرون رفت
 و با مردم نماز گذارد و خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای خداوند تعالی دعا استغفار برای
 شهدای احد فرمود که انصار خاصه من و محل میباشند بایشان هجرت کردم و مرا جای
 دادند نیکان ایشان را گرامی دارید و از بدان ایشان درگذرانید مگر در حدیث
 از حد و دانند و روایتی آنست که چون انصار دیدند که مرض آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 روز بروز زیادتی میگردد در خانهای خود آرام نداشتند و سراسیمه و حیران گرد
 مسجد نبوی می گشتند عباس رضی الله عنه درآمد و حضرت را از حال انصار اعلام فرمود
 آنگاه فضل بن عباس درآمد و حال انصار عرض رسانید پس مرتضی علی بیامد و مثل آن
 کلمه معروف گردانید حضرت صلی الله علیه و سلم دست خود برداشت و فرمود که یاران
 آنحضرت را مدد دادند تا بنشست و فرمود که انصار چه میگویند علی رضی الله عنه گفت یا رسول
 الله میگویند می ترسیم که پیغمبر صلی الله علیه و سلم از دنیا نقل فرماید و نمی دانیم که
 بعد از وی حال ما چون شود پس سید عالم صلی الله علیه و سلم برخاست و دستش برد
 علی و یکی بردوشش فضل انداخت و بسجده آمد و بر پایه اول از منبر نشست و عصا بر سر مبارک
 بسته بود و مردم بروی جمیع شدند خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای ما حصر و انصار را
 بیکدیگر سفارش نمود و در باب قریش نیز سخنان گفت و ذکر آنها بتطویل می کشد
 روایت کرده اند از فضل بن عباس که گفت رسول خدای صلوات الله و سلامه علیه
 در ایام مرض روزی دست مرا گرفت از خانه بیرون آمد و بر منبر نشست و عصا بر
 مبارک بسته بود بلال را بخواند و فرمود که مردمان را ندا کن تا همه جمع شوند که می خواهم

ایشان را وصیت کنم و بگو این آتش و وصیت است مرثیة را بلال بموجب فرموده عمل نمود
 و در بازارها و محلهای مدینه منادی کرد تمام مردم از خورد و نبرد و بزرگ چون آن ندانند
 روی مسجد نماز و وصیت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بشنوند پس آنحضرت بمسجد شریف
 فرمود بمنبر برآمد و خطبه بلیغ او فرمود و گفت ای گروه مردمان بدانید که اجل من نزدیک
 رسیده است و گویایم بسیم شمار که از من جدا شده اید و من از شما جدا شده ام چون
 از من جدا شوید به تنهایی جدا امشودید ای مردمان خدا را هیچ پیغمبری نبوده است که جفا
 در دنیا بمانده باشد تا من نیز جانم و مرا اشتیاق ببقای الهی در یافته است و روای آ
 گفت ای یاران من چگونه پیغمبری بودم شمارانه جدا کردم در میان شما و دند آن مرگستند
 و رخساره مرا خون آلود ساختند و ریخ و بلا کشیدم و از جاهلان قوم سختیادیدم و از
 گرسنگی سنگ بر شکم بستم گفتند یا رسول الله بدرستی که تو در راه خدا صابر بودی و ما را بحق
 راه نمودی و از بدبها باز داشتی خدای تعالی ترا از ما جزا دهد فاضلترین خیرائی رسول
 الله صلی الله علیه و سلم فرمود که شمارانیز خیرای خیر و یاد و آنکه گفت پروردگار من حکم کرد و
 خورد که از ظلم هیچ ظالم در گذرد پس بخدای بر شما سوگندی دهم که هر کس که من را از
 یاشم بر خیزد و مراقصا کند و اگر شتمی نموده و قصوری بعرض او رسانیده ام ^{تقصیر} مکافات
 آن از من طلب نمائید و اگر مال وی برده باشم نزدیک من بیاید و حق خودستاند و بگو
 من می ترسم که اگر قصاص ستانم رسول با من عداوت پیدا کند بدانید که عداوت از
 طبیعت من نیست و من از آن دورم و دوست ترین شما من آنکس است که اگر حقی بر من داشته
 باشد استیفای حق خود از من نماید یا مرا احلال کند تا بخداوند خود طیب نفس و پاک و صل شوم
 و چنان گمان می برم که یک توبت کافی نیست شمار یعنی این معنی را که خواهیم ساخت تا هر کس
 را بر من حقی باشد استیفای حق خود نماید پس از منبر فرود آمد و نماز پیشین بگذارد و باز
 بر منبر رفت و آن مقاله را اعاده کرد مردی برخاست و گفت که یا رسول الله مرا نزد تو

درم است حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که ما نگذیب نمی کنیم هیچ قائل را و سوگند نمی دهیم
 ولیکن این سه درم بر من از چه عمر است گفت یا رسول الله روزی در ویشی مسکینی بر تو
 بگذشت و سوال کرد مرا فرمودی که سه درم بوی ده من بوی دادم و عوض من ندادمی
 حضرت صلی الله علیه و سلم روی بفضل بن عباس کرد و گفت سه درم بوی ده در
 سیر امام شهید امام اسمعیل خوارزمی رحمه الله و در روضه الاسلام قاضی مدینه
 حیرتی رحمه الله کورست که در آن مجلس عکاشه بن محفل سدی برخواست و گفت
 یا رسول الله اگر نه آنست که مبالغه کردی درین باب و الا من این سخن بگفتی اما چون
 تکرار فرمودی و بسیار مبالغه نمودی اگر نگوییم عاصی شده باشم تو در سفر تبوک تا زیانه
 بر آوردی تا بر نایقه عصبان زنی برکتف من آمد و از آن بسیار الم بمن رسید اکنون قصص
 آن می طلبم حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود جز انك الله خیرا یا عکاشه خدا
 ترا جزای خیر دهادای عکاشه که این خصوصیت را باقیامت بگذراشتی و من قصاص کشید
 در دنیا دوست تری دارم از قصاص آخرت که اینسیا و اصفا و بشد احاضرا بشند
 و فرشتگان و مقربان در نگاه کبریا ناظر ای عکاشه دانستی که کدام تا زیانه بود گفت اگر
 خوب و شیخی مشوق از خزران یافته و در اویم گرفته مانند تا زیانه حضرت صلی الله علیه و سلم
 فرمود که ای سلمان آن تا زیانه در خانه فاطمه است بروستان و بسیار سلمان می رفت
 و ندانمی کرد که ای مردمان کیست که انصاف از نفس خود بد پیش از آنکه بقیامت بد
 انصاف ده امروز که فرصت و اره

پس چون بدر حجره فاطمه رسید نعره زد که السلام علیک یا سیده النساء
 پدرت تا زیانه مشوق می طلبد فاطمه گفت ای سلمان پدرم تب و دارد چه سامان
 بر نشستن مرکب و او و سلمان گفت پدرت بر منیر است و خلق را وواع می کند و آدمی
 حقوق می نماید می گوید پسر کرا بر من حتی است باید که طلب کند مگر روزی این تا زیانه

بفریاد من رسد که رشته امید من گسسته شد و پشت تمنای من شکسته گشت چه بود که مرا مادر نژادی و چون مرا فرزند چه بودی که پیش ازین بمردمی و این حال را بر حسب

حضرت ذوالجلال مشاهده نکردی لطمه وزیارت خودم جدا نکردی چه شد اول تو آشنا نکردی چه شد	با من فلک ارجفا نکردی چه شد چون آخر کار سستی و میباید زیست القصد شخصی نبود بلال آمد و گفت حکم نبوی
---	--

چنین نفاذ یافته که ابو بکر رضی الله عنه امامت قوم بجای آورد بلال بنزد هدیق آمد و صورت
حال بازگفت ابو بکر رخاست و چون نظرش بر محراب افتاد و آن محل را از قبله این
خالی دید نتوانست که خود را نگاهدارد گریه بر او طلبه کرد و صحابه فریاد بر کشیدند و با عی

زان روز که قد تو بحسراب ندیدیم بی موی تو یک لحظه تسراری نگرفتیم	بر چهره بجز اشک چو خواب ندیدیم بی رویت در دیده خود خواب ندیدیم
--	---

درین محل که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم با هوش آمده بود از فاطمه زهرا پرسید
ای دختر این چه نسر یا دست گفت یا رسول الله اصحاب تو اند که از غم مفارقت تو می گویند
ومی نالند پس علی کرم الله وجهه و فضل بن عباس رضی الله عنهما را طلبید و تکیه بر ایشان انداخته از
خانه برون رفت و نماز گذارد و دیگر آنکه در بعضی از کتب آورده اند که روزی در ایام
مرضام سلمه بر بالین آنحضرت بود حضرت صلی الله علیه و سلم لب مبارک می جنبانید ام سلمه
گوید گوش فراداشتم که چه می گوید با حق سبحانه مناجات می کردی گفت الهی امت
مرا از آتش روزخ نجات ده و حساب قیامت برایشان آسان گردان من گفتم یا رسول
الله شما را چه حال است فرمود که ای ام سلمه پدر و دباش از من که اندک زمانی بگذرد که
تو آواز من نشنوی ناگاه مرتضی علی رضا از در درآمد و گفت یا رسول الله در واقع دیدم که
زهری پوشیده بودم ناگاه آن زره از من جدا شد و من بی زره بماندم حضرت صلی الله
علیه و سلم فرمود که یا علی آن زره که پناه تو بود من بودم حالا وقت آنست که من درگاه

و تنها بمانی ای علی بعد از من بسی امور مکرره تو خواهد رسید باید که تنگ دل نشوی و طریق
مصابرش پیش گیری و چون بینی که مردم دنیا اختیار کنند باید که تو آخرت اختیار کنی
و بدانکه اول کسیکه بر لب حوض کوثر زمین رسد تو خواهی بود ناگاه فاطمه درآمد و گفت
یا رسول الله در خواب دیدم که درق مصحفی دارم و از آنجا که آن می خوانم ناگاه آن
درق از چشم من غایب شد حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که ای منزه زنده و بلند آن
درق منم که از چشم تو غایب خواهد شد و تو از من دور خواهی ماند و در اثنای این حال
حسن و حسین درآمدند و گفتند ای جد بزرگوار هر یک از ما چنان در خواب دیدیم که
تختی در هوا میرفت و مادر زیر آن تخت سرهای برهنه می رفتیم حضرت رسول صلی الله علیه
و سلم فرمود که ای جانان جد آن تخت تابوت منست که بردارند و شما در زیر آن
فرقهای مبارک برهنه کرده و گیسوهای مشکین بر آکنده ساخته میروید ام سلمه رضی
الله عنهما می گوید که ازین واقعات و تغییر سبب کاینات علیه افضل التحیات خردش
از اهل بیت برآمد و دید با از اثر هجران گریان شد و جانها از شر حرمان بمان گشت **عجل**

جانها در آتش است که جانان همی سرد	سیداب خون ز دیده گریان همی سرد
یعقوب راز یوسف خورد و میسکند	خاتم برون ز دست سلیمان همی سرد
آدم و دلع سایه طوبی همه کند	خضرا ز کنار چشمه حیوان همی سرد
وردا که گوهر بیت گرانمای صحبتش	دشوار دست داده و آسان همی سرد

دیگر آنکه مرویست که قبل از فوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم سه روز جبرئیل آمد و گفت
پروردگار ترا سلام میرساند و مرا بفرستاده از جهت اکرام و افضال خاص تو
و چیزی از تو می پرسد که وی داناتر است بآن می پرسد که خود را چگونه می یابی بنیامبر
صلی الله علیه و سلم فرمود یا این الله خود را خراب و مکروب و مغنوم و دردناک می یابم
باز روز دیگر آمد و همین پرسش نمود و همین جواب شنود و در روز سیم نیز همین سوال

واقع شد آورده اند که در روز سیم ملک الموت بیامد و ملک دیگر اسمعیل نام که بر صده هزار
 ملک حاکم است که هر یک از آنها بر صده هزار ملک حاکم اند با وی همراه بود پس جبرئیل گفت
 یا رسول الله این ملک الموت است بر در ایستاده دستوری می طلبد و هرگز از سبیل او می
 پیش رفتی قبض روح وی از آن نطلبیده و بعد از تو نخواهد طلبید حضرت فرمود که ای جبرئیل
 دستوری ده تا در اید ملک الموت بعد از آنکه دستوری یافت و را مد و سلام کرد و گفت
 یا رسول الله حق تعالی مرا بتو فرستاده است و امر فرموده که نشان تو بجای آرم اگر
 فرمائی روح ترا قبض کنم و بعالم بالا برم و اگر گوئی باز گردم حضرت بطرف جبرئیل نگاه کرد
 جبرئیل گفت ای سید برستی که حق تعالی مشتاق لقای توست پس حضرت فرمود ای
 ملک الموت بکار یکبارگی داری مشغول شو که من نیز شوق لقای حق سبحانه دارم گویا از
 سر اوقات غمبی یافت عالم لاریه بگوشش بوشش آنحضرت فرمودی خواند **لَقَدْ**

تو باز ز دروه نازی مقیم پرده رازی	قرارگاه چه سازی درین نشین فانی
تومرغ عالم قدسی حریف مجلس نشی	درینج باشد اگر تو درین مقام بانی

و از این عباس رضی الله عنه منقول است که در روز وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله
 حق سبحانه امر نمود ملک الموت را که بزین رو بنزد حبیب من محمد و پسران آنکه با او
 وی بروی درائی و از آنکه بی دستوری قبض روح وی کنی ملک الموت با هزار هزار
 ملک از اعراب خود همه بر اسپان ابلق سوار جامهای منسوج بدر رویا قیامت
 بدر خانه آنحضرت آمدند و در دست غزرائیل نامه بود از پروردگار عالمیان پس
 از بیرون خانه بر صورت اعرابی با ایستاد و گفت **السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ بَيْتِ**
الْحَبِيبِ وَ مَعْدِينِ الْرِّسَالَةِ وَ مَخْتَلِفِ الْمَلِكَةِ دَسْتُورِي وَ مَعْدِينِ
 ما را که از راه دور آیدیم تا بحضرت درائیم فاطمه بر بالین رسول بود جواب داد که
 حالا ملاقات میسر نیست که پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم بحال خود مشغول است با دیگران

طلبید و همان جواب شنید نوبت سیم دستوری خواست با و از بلند چنانچه هر کس
 در آن خانه بود از حیث آن آواز بلرزید حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بهوش باز آمد
 و دیده مبارک بکشاد پرسید که شمارا چه می شود فاطمه گفت یا رسول اللہ مردی غریب
 با صورتی مهیب و صوتی عجیب بیرون در ایستاده اذن می طلبد سه نوبت عذر خوا
 نمودیم و نمی شنود حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود که ای فاطمه دانستی که او کیست
 فاطمه گفت خدا و رسول و دانایان تراند پیغمبر صلوات اللہ و سلامہ علیہ فرمود که این سخنند
 لذا است و قطع کننده آرزوها و مراد است و جدا کننده جماعت است و یتیم
 کننده فرزندان است و بیوه کننده زنان است و حریفی است که بی طلبد در کشاید
 بی حرب به جان رباید و اگر در بروی پسندند از دیوار در آید و در مرگ ازان
 دو دمان بر آید و این ملک الموت است بقبض روح پدرت آمده است و حرمت
 آستانه مانگاہ می دارد و اگر نه اجازت خواستن در خصت طلبیدن ذاب و عادت
 او نیست در شن کیشای فاطمه که این سخن شنید گفت وَأَمَّا نِيحَاتُ خَيْرٍ قَبِيَّةِ
الْمَدِينَةِ ای درین مدینہ خراب شد که صاحب سکینہ از آنجا غم سفر دار حضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم دست فاطمه را گرفت و او را بسینہ بی کیئہ خود ضم کرد زمانی نیک
 چشم مبارک خود بر ہم نهاد چنانچه گفتند مُرُوحٌ مَقْدَسٌ می از جسد مطہر مفارقت
 کرده فاطمه سر فرا پیش برد و گفت يَا أَبَتَا ایچ جواب شنید گِرَانِ گران گفت صبح
 ای پدر جان من فدای تو باد بِمَنْ نَظَامِي كُنْ و یک سخن با من بگو حضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم دیدہ بکشاد و گفت ای دختر من مگری که عَمَلٌ عَمَلُ عشش از گریه تو می گزیند
 و بدست مبارک اشک از چہرہ فاطمه پاک می کرد و او را بشارتہای داد و دلدار سیا
 می نمود و می گفت بار خدا یا او را در مفارقت من صبری کرامت فرمای پس گفت
 ای فاطمه چون روح مرا قبض کند بِكَوَانَا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَا جِعُونَ بدرستی که هر

انسانی را از هر مصیبتی عوفی هست فاطمه گفت یا رسول الله از تو کدام کس و چه چیز عوفی
تواند بود بعد از آن چشم بر هم نهاد فاطمه گفت و اگر بیا آبا حضرت صلی الله علیه
وسلم فرمود که بعد از امر و زینج کرب و واندوه بر پدر تو نخواهد بود یعنی کرب و واندوه
این دنیا بوسیله علائق جسمانی میباشد و بجهت تعلقات و تفرقهای که لازم طبیعت
بشری است اکنون چون قطع علائق خواهد شد و انتقال بعالم وصال ملک متعال دست

خواهد داشت و ملال و اندوه و کلال چشم باشد	مرک است که دوست را رساند بر دست
آن کیست که او بگر شادان بنور نشود	آورده اند که درین محل اموات مودیدان

حاضر شدند ایشان را بقوی و طاعت و صحبت فرمود انگاه با طمه گفت سپر انت را
پیش آر فاطمه کس بطلب حسن و حسین فرستاد تا بتجیل بیایند ایشان گفتند و او بپناه
هرگز ما را بدین شتاب نطلبیده اند تا سبب این طلب صحبت شاهزادگان بسبب عظام
روان شدند چنانچه عامها از سر ایشان بیفتاد و هر که از زن و مرد ایشان را بدان
صفت می دید خروش و فغان بر می کشید و چون ایشان نزدیک آن سرور آمدند
سلام کردند و در برابر جیبر کوازش بستند و چون حضرت خواجه را صلی الله علیه و سلم
بدان حال دیدند گریه آغاز نهادند و چنان زار بگریستند که از گریه ایشان هر که
در آن خانه بود بگریست و جای آنست که اهل زمین و آسمان و جنیان و فرشتگان در مصیبت
سید آخر الزمان می زاریدند و در وداع آن محبوب جان اشک از دیدهای باریدند
ایا کدام دل است که تحمل این فراق تواند داشت و کدام گوش را قوت استماع

نام این وداع تواند بود نظم	روستان روز وداع است فغان گویو
دل بیکبارگی از جان جهان بگریید	شمع خورشید بآه سحری بنشانید
وز تفسوز جگر یار در گریید	آورده اند که حسن روی خود را بر روی

مبارک آنحضرت و حسین سر را بر سینه با سکیه آن سرور تمام داد آنحضرت صلی الله علیه

و سلم دیده مبارک کشاده در ایشان نگاه می فرمود و از راه لطف و شفقت پدیشان
می نگریست و ایشان را می بوسید و می بویید و در باب تعظیم و احترام و محبت و مودت
ایشان و صحبت می فرمود و در مقتل نورالائمه هست که آنحضرت صلی علیه و سلم آمده
می گفت در بیخ ازین رویهای شما که غباری بران کشیدند و آنسوس ازین رویها
شما که بگردن سیربی آلوده می گردند نام تا جفا کاران امت با شما چه خواهند کرد و بعد ازین
حال شما بجا خواهد رسید شما هزارادگان می گفتند ای جد بزرگوار بسیار بوسه که بر
روی مادای و بسیار سینه ما را بسینه خود باز نهادی پس از تو پناه ما که باشد
و عکساری و دل نوازی ما که کند فاطمه میگفت ای پدر اگر مرا غمی باشد با که گویم و اگر حسن
و حسین را آرزوی باشد از که جویند ای مونس غریبان ما، و ای نوازنده ایمان
و ای ملجای بیگسان ما، و ای دست گیر چارگان ما، با بفرق تو چگونه صبر تو ایم کرد

در غم آباد جهان بی یار بودن شکل آفت
رفت دلدار و دل خون گشته با خود بر

ولی بر تو دیدار مبارکت چنان تو نم بودم
غم ز حد بگذشت بی غم خوار بودن کل
ای غم زیزان بی دل و دلدار بودن کل

راوی گوید که بعضی از خواص اصحاب

که بر در حجره حضرت صلی الله علیه و سلم بودند از گریه حسن و حسین بگریستند چنانچه او از
گریه ایشان بگوشش هوش آن سرور رسید و می نیز بگریست ام سلمه گفت یا رسول
الله نه گناهان گذشته و آینده تو مغفور گشته موجب گریه چیست فرمود که اینها بگفتند
مرحمة لا یمتی یعنی گریه من نیست مگر از برای جسم و شفقت بر امت خود که آیا
بعد از من حال ایشان بجا رسد آنگاه گفت بخوانید برای من برادری علی را علی بیامد
و بر بالین وی نشست حضرت صلی الله علیه و سلم سر خود را از ستر برداشت امیر
زیر بغل وی درآمد و سر مبارکش بر بازوی خود نهاد و آن سرور بعضی وصیتها که
داشت بوی فرمود و از مرتضی علی نقل کرده اند که حضرت هزار باب از علم درین آنحضرت

از هر بابی هزار باب دیگر بر من مفتوح شد آورده اند که چون ملک الموت آمد در صورت
اعرابی و دستوری طلبید حضرت صلی الله علیه و سلم و قوف یافت و اهل بیت را
خبردار گردانید که اوست فرمود که گویند تا در اید پس غزائیل درآمد و گفت ای سید
عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ بِدَرْسِيكَ خدای تعالی ترا سلام می رساند و مرا فرموده که قبض
روح تو نکنم مگر باذن تو آن سرور فرمود که ای ملک الموت مرا با تو حاجتی هست
غزائیل گفت یا رسول الله آن چه حاجت است فرمود که آن میخواهم که روح مرا قبض
کنی تا زمانی که برادرم جبرئیل بیاید ملک الموت فرمود فرمان بردارم پس حق تعالی
او فرمود بجا ملک دوزخ که روح مطهر حبیب من محمد را با آسمان خواهد سندان آتش
دوزخ را فرو نشان و میران و وحی کرد بر ضوان که برای روح مقدس صفی من بهشت
آراسته گردان و پیغام رسید بچو عین که خود را بسیار آید که روح دوست من می
و ملائکه ملکوت و سکان صوامع جبروت را خطاب آمد که برخیزید و صف در صف بایستید
روح محمدی آید و جبرئیل را فرمان آمد که بروید نزدیک حبیب من محمد و منندیل
از سندس بهشت برای وی بر جبرئیل گریان گریان نبرد پیغام صلی الله علیه و سلم آمد
آن سرور فرمود ای در پیش در چنین حالی مرا تنهایی گذاری جبرئیل گفت یا رسول الله بهم تو مشغول
بوده ام و حالا بشارت ما آورده ام و خبر ما دارم که محبوب و مرضی تست فرمود که آن که
بشارت است جبرئیل گفت إِنَّ الْبَيْتَانَ قَدْ أُخِجَتَا بِدَرْسِيكَ آتَشِ دُوزَخِ
رَافِرُونَ شَانِدَهُ وَالْجَنَّةَانَ قَدْ زُحِرَتْ وَبِهَيْتِ پاكيزه بهشت را بسیار است
وَالْحُورُ الْعَيْنِينَ قَدْ نَزَّيْنَتَا وَحُورٌ عَيْنًا زَبِيبٌ وَزَبُورٌ مَعْلِي شَانِدُوا وَالْمَلَائِكَةُ
قَدْ صَفَّتْ وَفَرَشَتَا كَانِ صَفَا بَرَشِيدَهُ أَنْدَلِقُ لِيَوْمِ سُرُوحِكَ از بر آس

جمله قدس برای تو بسیار است اند
قد می پیش نه و شد در فلک را بفرود

رسیدن روح تو لطم
خوش خرامان گذری تماشاکه ناز

برقع از رخ فلک و جمله ملک را بنوازد | حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
 که ای برادر این همه بشارت هائیک است ولیکن مرا خبری گوی که چشم من بآن روشن نبود
 و دل من بدان نشادگر گذر جبرئیل گفت بهشت حرام است بزجمع انبسیا و امم ایشان تا
 زمانیکه تو و امت تو پدیدانجا درانید حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود مرا مرده ازین وافی تر
 و خبری ازین عالی تر برسان گفت یا رسول الله مقرر گشته که فردای قیامت ریح عرشه
 حسبت و زامت اول کسیکه تلج شفاعت بر فرق همایون وی نهند و اول شفیع من شود
 و افراس و رقبول بدست وی دهند تو باشی حضرت صلی الله علیه وسلم گفت ای سفیر
 وحی و ای مبلغ امر و نبی بشارتی بمن رسان که گره ملالی تو دم بکشاید و زنگ اختلال از
 لوح ضمیرم نبرداید جبرئیل گفت ای مقتدای انبسیا و رسل و ای پیشوای مناجح و سبیل
 بیان کن که در غم چیستی و در فکر هستی که این همه خبرهای فرح افزای بارانده از دست
 بر نمی دارد جواب داد که ای برادر همواره غم داند پیشه من بحیث است بوده و
 اکنون بیشتر از پیشتر برای ایشان مغموم و مغموم که آید در دنیا بعد از من طالبان دُرد
 معالی در استخراج جواهر نیر و اهل حقایق از بچار اسرار قرآنی بگردجوع نمایند و روز
 داران ماه مبارک رمضان نبلی من چگونه روزه کشانند حاجیان بیت الحرام بی من
 بنای پرینا چه سان یرانند و در عقبی سرانجام مهام و عاقبت کار و کردار ایشان
 بچار سبیل گفت ای سید و سرور خوشدل باش و شادمان که حق سبحان
 امروز استان ترا در پناه خود خواهد داشت و فردای قیامت چندان از امت تو
 تو خواهد بخشید که تو را ضعی شوی حضرت فرمود که این زمان خوشدل شدم و چشم من
 روشن شد ای ملک الموت پیشتر آیی و آنچه مأمور شده قیام نمای ملک الموت بقبض
 روح اطهر آن سرور مشغول شد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن حالت در
 سقف خانه می دید و دست خود را بر می داشت و می گفت یا لقیق ایا علی کرنا گاه

دست مبارکش مایل بود به عالم و حال از حال منم و در مشنوبه

رفت آن طاوس عرشی سوی عرش شاه بازی این قفس در هم شکست

و روایتی آنست که ملک الموت در حضور حیریل روح مطهر آنحضرت را قبض نمود و با علیین بر روی گفت و الحمد لله یا رسول رب العالمین و از علی بن ابی طالب

منقول است که من از جانب آسمان می شنودم و الحمد لله و بصحت رسیده که چون آن سرور صلی الله علیه و سلم ازین عالم انتقال نمود فاطمه زهرا بسیار ندبه و زاری

کرد و گفت یا ابتگاه ای بدر بزرگوار آجابه سباده عا که اجابت کرد بروردگه را که او را بحضرت خود خواند یا ابتگاه ای بدر مسریان من جنة الفردوس

ما و ایا که آنکس که حبت الا و اقرارگاه اوست یا ابتگاه ای بدر عنزیر اعی جبرئیل تبعاه خیر تعزیت او بجزیریل گویم و اجر صبر بر مصیبت او از ملک حلین جویم

و گویند بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم کسی هرگز فاطمه را خندان ندید تا وقتی که وفات فرمود بلکه شب و روز گریان بود و دس از گریه و زاری نمی آسود علیست

کار او فتاد بی تو مرا باگر لیستن شب تاب و ز کار من و روز تاب شب

و دیگر مرآئی که فاطمه زهرا و بعضی از ازواج مطهره و جمعی از صحابه کبار در تعزیت آنحضرت گفته اند زیادت ازین اوراق مجال می طلبید و مضمون آن همه در بیخ و

افسوس و حسرت و سوز و ناله و اندوه و حیرت است

شعاع آتش هجران تو جان می سوزد این چه درد دست کز و خون بجگر میریزد شرح این غم چه نویسم که قلم میشکند

وز نسراق تو دل پیرو جوان می سوزد وین چه سوز است کز و جان و جهان می سوزد و صف این حال چگونه که زبان می سوزد

و یکی از اکابر صحابه فرموده که هر چیزی که بر حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم گریه
 آتش در رخ نبیند و این مخصوص اهل زمان آنحضرت نبوده بلکه جمیع است اجابت
 تا قیام قیامت چون از فوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم متاثر و متحیر شوند و از درد
 فراق وی بگریزند درین حکم داخل اند زیرا که فوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم مصیبت
 همه امت است و همه را در آن مصیبت گریه امری لازم باشد و اندوه حکم
 مستحکم بلکه جن و ملک و کوزمین و فلک و ثابت و ستیارت و جبال و احوار و نبات
 و اشجار و وحوش و هوام و سباع و سوام و مرغان و هوا و
 ماهیان دریا همه درین تعزیت مشارک و متاثرند و اگر گریه و ناله محزون و متاثر

غزل

<p>ای ز جبرانت زمین و آسمان بگریسته کن فکان چون قالب اند و تو چو جانی لاجرم نی همین ما خاکیان بهر تو ماتم و داشتیم خون گری ای دیده بهر سید کز ماتمش آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی بهم اهل بیت آنم که گریان گشته از بر سو</p>	<p>سینه و دل خون شده روح روان گریسته در عزای تو تمام کن فکان بگریسته بگره رضوان نیز در باغ جنان بگریسته جبرئیل اندر فلک با قدسیان بگریسته در عزای سید آخر زمان بگریسته سنگ خار ابر دل بر در دستان بگریسته</p>
--	--

عظم الله اجورنا بمصائبنا حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 علیه و سلم و امرنا فتننا شفاعة الكبراء و ادخلنا تحت
 لوائه الاعظم

باب چهارم در بعضی از احوال فاطمه رضی الله عنها

از وقت ولادت تا زمان وفات نباید دانست که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
 از خدیجه کبری رضی الله عنها روپس و چهار دختر بوده از پسران یکی قاسم بود که

آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بدو تکفیت کرده ابو القاسم گفتند و دیگر عبد الله که
طیب و طاهر لقب اوست و در زمان اسلام متولد شده بود اما دختران از تیب بود و
فاطمه و ام کلثوم و رقیه و خرد تر همه بقول شهر فاطمه است و گویند رقیه و همه فرزندان
در زمان حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم وفات یافتند الا فاطمه و در ولادت
فاطمه اختلاف بسیار است بعضی بر آنند که ولادت او در سال ششم نبی مجسم بوده از واقعه
فیل پنج سال پیش از نبوت و بقول در سال چهل و یکم واقع شده و شیخ ابو محمد بن الحنفی
در کتاب موالمید از امام محمد باقر نقل کرده که ولادت فاطمه بعد از بعثت بوده پنج سال
و شیخ مفید در روضه الواعظین آورده که چون خدیجه بفاطمه حامله شد حضرت رسول صلی
الله علیه وسلم فرمود که ای خدیجه جبرئیل مرا خبر داد که این منزه زنده دختر است فاطمه نام
که ویرا نسلی باشد پاک و پاکیزه و بابرکت و خجسته اما چون ولادتش نزدیک رسید
خدیجه کس با قریبای خود فرستاد از قریش که بیایند و از من کفایت کنید آنکه زنان
از یکدیگر کفایت می کنند ایشان جواب باز دادند که ای خدیجه تو در ما عاصی شدی
و قول ما قبول نکردی و زن یتیم ابو طالب شدی و در رویشی بر توانگری اختیار کردی
مانعی آیم و شغل تو کفایت نمی کنیم خدیجه ازین سخنان بلول شد که ناگاه چهار زن
بر روی ظاهر شدند گندم گون و دراز بالا چنانچه گفتی زنان بنی هاشم اند خدیجه چون
ایشان را بدید تبر سیدیکی از ایشان گفت اندوه مدارای خدیجه و ترس را بخود
راه مده که خدای تعالی ما را تو فرستاده است و ما خواهران تویم من ساره ام و
این دیگری مریم بنت عمران است و سیم کلثوم خواهر موسی و چهارم آسیه زن فرعون
و اینها همه رفیق تو خواهند پسند بود در بهشت پس یکی از راست وی بهشت و دیگری
از جانب چپ و یکی از پیش روی و دیگری در عقب و فاطمه متولد شد طاهره و
مطهره و چون بزمین آمد نوری از وی درخشان گردید چنانچه چنانهای مکه احاطه

کرد و بشرق و غروب زمین هیچ جای نماند الا که بدان نور روشن گردید بپیت
 بر آسمان رسالت الهی از نو یافت | بوستان نبوت گلی ز نو شکفت
 چمن دولت احمدی صلی الله علیه و سلم بنهالی برومند و گلشن سعادت محراب
 صلوات الله و سلامه علیه بختی و دلپسند آراسته شد و ریاضین ریاض عصمت در تین
 قدس و طهارت بنسیم جمال و نسیم کمال پراشته گشت بپیت
 تبارک الله ازین اختر تجسته گشت | ز نور طلعت او برج فضل نورانی
 مروی است که حق سبحانه ده حوری از بهشت بجز طاهره حضرت رسالت صلی الله
 علیه و سلم فرستاد و با هر یکی طشتی و ابریقی و دران اباریق آب کوثر بود پس آن زن
 که در پیش روی خدیجه بود فاطمه را فرا گرفت و بدان آب بشت و خرقة سفیدی
 بیرون آورد بغایت خوشبوی و ویرادران خرقة چید و رقعہ دیگر پاکیزه بار بار بطیب
 بطریق مقننه بر سر وی افکند و گفت بگیر ای خدیجه ویرا پاک و پاکیزه که برکت کرده اند
 بروی و بر نسل وی و دیگر زنان نیز تمنیت گفتند خدیجه ویرا فرستادند خداوند خندان
 و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در آمد خدیجه فاطمه را در کنار پد رسنهاد و حضرت
 صلی الله علیه و سلم او را فاطمه نام کرد و کنیت او ام محمد است و لقبش راضیه و مرضیه میون
 و زکیه و بتول و زهرا و ویرا فضایل بسیار است و مناقب بشمار در روضه الاحباب
 آمده که از عایشه رضی الله عنها پرسیدند که از زنان که دوست تر بودی رسول
 صلی الله علیه و سلم گفت فاطمه گفتند از مردان گفت شوهر وی و ثبوت پیوسته که
 روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در مجمع صحابه نشسته بود که زانرا چه بهتر یار
 ندانستند که جواب چه گویند مرتضی علی بخانه آمد و آنچه در مجلس گذشته بود با فاطمه باز
 گفت فاطمه گفت چرا گفتی که زنان را آن بهتر است که مردان را نه بینند و مردان
 ایشانرا نه بینند پس علی بجنس حضرت مراجعت نموده این جواب را بان سرور گفت

فرمود که از که تعلیم گرفتی گفت از فاطمه حضرت فرمود که بضعه یعنی او باره است
از من و بصحت پوسته که خدای تعالی خشم گیرد بخشم فاطمه و خشنود شود و خشنود
او آیا فاطمه از کشندگان فرزند خود خشمناک خواهد بود یا خشنود آن خود محال است
که بتول زهر از قاتلان اولاد پاک خود خشنود باشد ولی شک بر ایشان غضب خواهد
داشت و غضب فاطمه سبب غضب او دست بس آن طالان بخشم خدای گرفتار
خواهند بود و عذر یکدیگر درین باب گویند عذر قبول نخواهد یافت بیست

قتل اولاد نبی آنگاه عذر | ابی شک آن عذر سیت بدتر از گناه

در اخبار آمده است که روزی سید انبیا صلوات الله و سلامه علیه بعثت وی را
بر تفضی علی را با خود برده و حسن و حسین طفل بودند مگر حسین از خانه بیرون آمده
بخرماستانهای مدینه افتاده بود و هر طرف می گشت و درختان را تفرج می نمود ناگاه
یهودی که نام او را صلح بن رومی گفتند آنجا بگذشت و نظرش بر حسین افتاد
فی الحال و را گرفت و بنحانه خود برده جانی پنهان ساخت روز نماز دیگر رسید
حسین پیدا نشد دل خاتون قیامت بجوش آمد و زبان مبارکش در خروش
راوی گوید که سیده النساء به پس در حجره هفتاد بار آمده بود و باز گشته و کسی پیدا
نشد که او را بطلب حسین فرستد آخر روی بچس کرد که ای جان مادر بر خیز و طلب
برادر کن که دل مجسود من در فراق او می سوزد و هر دم شعله اندوه در کانون
سینه بی گیسو من بر می افشند و ز حسن برخاست و از مدینه بیرون آمده گرد
خرماستانهای گشت و می گفت یا حسین ابن علی یا قرة العین النبیین
انت تو کجائی و چرا دیدار عزیز خود بر برادر منی نمائی بیست

دل ماتم بردی رخ خود نمی نمائی | بجات جویم ای جان ز که بر سمت کجائی

حسن نعره میزد و جواب نمی آمد ناگاه آهوی پیدا شد فی الحال زبان حسن باز گشت

يَا أَتَيْتُ هَلْ تَرَأَيْتَ أَخِي حُسَيْنًا أَي آهوبرادرم حسین را دیدی آهوبرادرم حضرت
 آله و بر برکت و بیمنت سینه محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم بسخن در آمد و گفت ای نو
 دیده پیغمبر و سرور سینه زهرا و حمیرا اخذناه صلاح بن مرفعه الیهودی
 او صلاح بن رفعه یهودی گرفته است و اخفاه فی بیتهم و در خانه خود پنهان
 کرده این گنج در ویرانه اوجوی و این جوهر را در خزانه او طلب شاهزاده حسن بن
 بدرخان صلاح آمد و آواز داد صلاح بیرون آمد حسن گفت ای صلاح برادرم حسین را
 از خانه بیرون آر و بمن سپار و اگر نه مادرم را بگویم تا بیک یارب سحر گاهی از حضرت
 الهی در خواهد تا یهودی پر روی زمین زنده ماند و پدرم را بگویم تا بر خیم تیغ آید
 و ما را از یهود نابکار برارد و از جدم و درخواست کنم تا بر دعا از حبشه اخلاص برون
 کشیده در کمان یقین پیوند دو بهدف قاب تو سین اندازد تا بحق سبحان اجابت
 نموده تمامت یهودی بی جان شوند صلاح از آن گفتگوی متحر و در آن جستجوی متعجب
 و فرومانده گفت ای پسر مادر تو کیست گفت مادرم زهره زهرا و روضه خضر و صفوت
 خانواده رسالت و اسطه قلاده عزت و جلال دره صدف عصمت غره چهره
 علم و حکمت نقطه دایره مناقب و مفاخر لمة ناصیه محامد و آثار وجود مبارکش از
 سیب بهشت سرشند و رقبا له آزادی عاصبان نوشته مادر سادات مجمع
 سعادات چشم بر هم نهاده از بهر او اهل عرصات بتول عذرا فاطمه زهرا صالح
 گفت مادرت را دانستم بدرت کیست گفت پدرم شهنشاهان و شاه مردان
 و بدو شمشیر حرب کننده در میدان و بدو نیزه طعن زنده بر اهل نکار و عدوان
 بدو قبلا بمصطفی نازا داده و شب غار جان خود را برای سید انس و جان
 فدا کرده و جبرئیل بجا نمرودی او از آسمان ندا کرده خدایش علی نام کرده و
 رسول در تعظیمش اتهام کرده سید غالب محویر فلک مواهب علی بن ابی طالب و جبرئیل

صلح گفت بدرت راهم دانستم جدت کیست گفت در نیت از صدق شرف خلیل
 میوه ایست از درخت نجات اسمعیل نوری ست فروزان از قندیل نخل آویخته
 از درویشش ملک جلیل در مکه نماز خفتن گذارده در مسجد اقصی سنت ادا کرده در زیر
 عرش نماز و ترقیام نموده حق سبحانه بر او سلام فرموده از عرش مجیدش بگذرانیم
 بمقام قاب قوسینش رسانیده رسول ثقلین امام عالین سید کونین انتظام
 دارین مقتدای اهل حسین پیشوای اهل مشرقین و مغربین جد سبطین سندی
 حسن منم و برادرم حسین شاهزاده این مناقب ادا می نمود صیقل کلامش غبار کفر
 از آینه دل صالح می زدود و آب ندامت از دیده می بارید و بیدیه حیرت در روی

حسن سے نگرید پلیت	ای آفتاب عالم جان ماہ روی تو
صد دل سیر سلسلہ مشکبو سے تو	کردی سخن داد و صدق وار گوش کن
پر در شاہوار شد از گفتگو سے تو	پس گفت ای جگر گوشہ رسول خدا

و ای نور دیده عالی مرتضی و ای سرور سینه فاطمه زهرا پیش زانکه برادرت را بتوسلیم
 کنم منیر جد بزرگوار خود برنگین دلم من نگار و کلمه شهادت بر من عرض فرمای تا احکام
 اسلام را گردون نم و منقاد مندرمان قرآن شوم حسن اسلام بر عرض کرد و صالح
 از روی اخلاص مسلمان شد و سخانه درون رفته دست حسین گرفته بدون آورد و دست
 حسن داد و طبق زر رسوخ و سفید بر سر ایشان نثار کرد حسن دست برادر گرفته بنحاش

باز آمدند فاطمہ اہل مبارک آرام گرفت	ریخ نمودی و دلم را فرجی رو سے نمود
آمدی و ز قدمت جان بہ تم باز آمد	روزی دیگر صالح با ہفتاد تن از قوم

خویش مسلمان شده بدر خانه فاطمه آمد و آواز شهادت بر کشیدہ محاسن سفید
 آستانہ خانہ زہرا می مالید و بسوز سینه و نیاز تمام می نالید و می گفت ای دختر پی
 صلی اللہ علیہ وسلم بد کردم کہ فسر زند ترا بیازردم از ان حکمت پشیمان شدم

کفر را بگذراشتم و مسلمان شدم از سرگناه من درگذر فاطمه بوی پیغام فرستاد که من از حقه خود درگذشتم و نصیب خویش عفو کردم اما ایشان شکر زندان تقاضی از و عذر باید خواست صالح صبر کرد تا مگر تقاضی از عمو باز آمد صالح امیر با ملازمت کرده صورت حال باز نمود علی فرمود که ای صالح من خشنود گشتم و از سرگناه تو درگذشتم اما ایشان رجحان روفه رسالت اند و نه مال حدیقه جلالت اند جگر گوشگان سپید عالم اند نور دیدگان خواجه اولاد آدمند بر و نبرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و از و عذر خواه صالح گریه کنان بنزد رسول خدای صلوات الله و سلامه علیه و گفت یا سید المرسلین و یا رحمة للعالمین صالح خطا کرد و با جگر گوشه تو جفا کرد که او را بی اجازت مادر و برادر بخانه برد و چون واقف شد فی الحال به برادرش سپرد و اکنون که اسلام بر سبت و بر عقیده متابعت شرع و سنت نشست توبه و انابت پیش آورد و بر آنچه کرده بود حسرت بسیار خورد و هیچ روی آن دارد که بروی رحم آری و از گناه وی درگذری حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که ای صالح من از بهره خود درگذشتم اما ایشان برگزیدگان خدایند اگر وی از تو خشنود گردد زیانهای تو همه سود گردد و صالح بیچاره روی در صحرا نهاد و تضرع و زاری می کرد خدا یازبان کرده ام و حال خود را تباه کرده ام و نامه علی خود را بدین بابی سیاه کرده ام

رباع

یارب بدر تو عذر خواه آمده ام	بگرنجیه بوده ام پراه آمده ام
اکنون ز بی عذر گناه آمده ام	بپذیر که با حال تباه آمده ام

هفته شبانه روزی گریست و در صحرا می گشت و ناله می شنید از منزل تریا می گذشت روز نهم جبرئیل مین از حضرت رب العالمین در رسید که ای سید خدایت سلام می رساند و می شنواید که آن پیر مجروح را باخوان که ما توبه وی

قبول کردیم و گناهان او را قلم عفو در کشیدیم و نام او را در جریده دوستان ثبت نمودیم
 عزیزین درین معنی نظر کن که کافر این مقدار خطا کرد که حسین را بخانه برد و پناه
 ساخت نه او را طلبا آنچه زد و نه در روی وی سخن سخت گفت بعد از آن از کرده پشیمان
 شد کفر را بگذاشت و مسلمان شد این همه تضرع بایستی کرد تا حق سبحانه از او بخشنود
 کرد و آن ستمکاران که جگر نوردیده زهر را بر زهر قهر هفتاد و دو باره ساختند و فرزند
 پسندیده مرتضی را بر تیغ بی درین با هفتاد و دو تن در بوته گر بلا یا تنش کرب و بلا

<p>بگذاشتند تا حال ایشان چگونه خواهد بود نظم بهجت آخر خداوند جهان شرم نبود از بی حرمت ایشان چه وصیت فرمود مصطفی بر تو غضبناک و علی خشم آلود</p>	<p>ای که بسته بخونری اولاد رسول هیچ اندیشه نکردی که رسول الثقلین آه از آن دم که کند فاطمه از جور تو داد اندیم باز که بعضی از مناقب فاطمه در</p>
--	--

اخبار وارد شده که خدیجه بن لیمان رضی الله عنه گفت روزی مادر من از من پرسید
 چندگاه هست که پیغامبر را صلی الله علیه وسلم ندیده گفتم چندین وقت است مرا خواری
 کرد و دشنام داد و گفتم بگذار تا بروم و با آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز شام بگذارم
 و از برای تو و خود التماس کنم که طلب آمرزشش نماید دستوری داد برقم و باحضرت رسول
 صلوات الله و سلامه علیه نماز شام و خفتن گذاردم چون از نماز فارغ شد برخواست
 و توجیه چهره ظاهره شدن هم از عقب وی روان گشتم دیدم که در راه شخصی ویرایش آمد
 و بطریق مساره با وی سخن گفت و غایب شد آن سرور روان شد و من از بی رویی
 او از پای مرا شنود فرمود این کیست خدیجه است گفتم آری پرسید که حاجت تو چیست
 گفتم آنکه برای من و مادر من آمرزش طلبی فرمود که غفر الله لک و لوالدک پس گفت
 این شخص که مراد راه پیش آمد دیدی گفتم بل یا رسول الله فرمود که ملکی بود هرگز پیش ازین
 زمین نیامده از پروردگار خود دستوری خواسته که بر من سلام کند و بشارت دهد مرا

فاطمه سیده زنان اهل بهشت و حسن و حسین سید جوانان اهل بهشت خواهاستند بود
 و در حدیث از انس بن مالک رضی الله عنه آمده که حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود
 بس است ترا از زنان عالمیان یعنی از آنها که بهمت مناقب و معالی آراسته اند مرتبت
 عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد و آسیه زن فرعون بنت مزاحم و ابن خالویه
 در کتاب آل ابراهیم حسن عسکری نقل می کند که چون حق سبحانه و تعالی آدم و حوا را در
 بهشت متکفل ساخت ایشان در روضه فرودس می خرامیدند و خود را و رعایای بهشت
 احتشام می دیدند وقتی آدم بجا گفت که خدای از تو نیکوتری نیا فریده هست و بر لوح
 وجود هیچ کس رقمی زیبا تر از تو ندیده حق سبحانه و حی کرد جبرئیل که ایشان را بفرودس
 اعلی بر چون آدم و حوا بفرودس اعلی در آمدند نگاه کردند دختری دیدند بر بساطی ظریف
 از بساطهای بهشت نشسته و تاجی از نور بر سر او دو گوشواره از نور در گوشش و رخت

بهشت از نور روی و حی نشان تورخ نمودی عالم عام نور گرفت

آدم گفت ای جبرئیل ای دوست من این دختر چه کس است بدین زیبایی که ریاض خندان
 از نور روی وی چنین نورانی گشته جبرئیل گفت این فاطمه است دختر محمد صلی الله علیه و سلم
 که از فرزندان تو پیغمبر آخر الزمان خواهد بود و گفت آن تاج چیست بر سر وی
 گفت زوج وی علی است گفت آن گوشواره چیست در گوشش می گفت فرزندان او
 حسن و حسین اند آدم گفت ای جبرئیل ایشان پیش از من آفریده شده اند جبرئیل
 ای آدم ایشان موجود بودند در فامض علم الهی پیش از آنکه تو آفریده شوی چهار سال قطعه

اندم که خانه بر سر کوسه تو ساختم آدم هسنوز همم خلد برین نبود
 اندم که با بیار کرامت در آمدیم جبرئیل بر خسترا نه رحمت امین نبود

و از عایشه رضی الله عنها بصحت رسیده که گفت بیرون رفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 و بروی کسانی بود از چشم حسن پیش آمد و برادر زیر آن کسا و راورد و حسین نیز پدید

اورا جای داد علی و فاطمه بیامند ایشان را نیز در آن کسار آورد بس گفت اینها اینند
 اللَّهُ لِيَنَّ هَبَّ عَنْكُمْ الرَّحِيمِ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا
 چرا این نیست که خدای می خواهد که برد از شما رحیم اسی اهل بیت و پاکیزه گرداند شما
 پاکیزه گردانیدنی و در شان این چهار کس فرمود که **أَنَا حَرْبٌ لِيَنَّ حَاسِبِكُمْ**
وَسَلَامٌ لِيَنَّ سَأَلِكُمْ لِحُصْنِ حَرْبِكُمْ آنست که من حرب کنم با کسی که با ایشان حرب
 کند و صلح دارم با کسی با ایشان صلح دارد و حضرت فاطمه هشت سال در مکه لازم
 پدر بود و از آنحضرت کرامات بسیار منقول است یکی آنکه در بعضی کتب آورده اند که
 روزی حضرت سید عالم صلی الله علیه و سلم در مسجد الحرام نشسته بود و پشت بدو
 کعبه باز نهاده جماعتی از خوایین قریش خرامان در لباس ناز و عیش و شادان
 در مقام مفاخرت و طیش نیز آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیامند و گفتند ای محمد اگر
 چه بخت از تو بیگانه ایم اما به نسبت قرابت یگانه و در یک شهر هم خانه ایم نمی خواهیم
 که بکلی سر رشته رحم از تو بریده گردانیم امروز ترتیب عروسی داریم و کار زفانی
 می سازیم و فلانه را که خویش تست بفلان کسی می دهیم دختر خود فاطمه را بقر
 تا عروسی ما را تا شاکن و رسم خویشاوندی بجای آورد بقدم خود منزل ما را رو
 بخشد و محفل با رازیب و زینبی ارزانی منر باید خواجه ثمالی منر بود انگاه سر بر او
 و گفت نیکو باشد شمار و بد تا من فاطمه را بفرستم ایشان بر قند و حضرت سید عالم
 صلی الله علیه و سلم پیش فاطمه آمد و گفت ای جان پدر ما را فرموده اند که بر خلق
 خلق و زیم و جفا و آزار دشمنان را تحمل کنیم زهر نفاق ایشانرا بشکر
 شکر مقابل سازیم **بلیت**
 زهر باید خورد و انگارید قند
 جنگ باید دید و پسندارید صلح
 امروز خاتونان عرب نزد پدرت
 آمده بودند در خواست کرده که بخانه ایشان روی و در عقد و زفاف ایشان حاضر

گردی و من قبول کرده ام که ترا بفرستم تو چه می گویی فاطمه فرمود که حکم خدای و رسول
 او راست من بنده نسرانم و از حکم تو سرچسپیدن نمیتوانم **بیت**
 مرا تو جان عزیز می و شاه محترم **بهر چه حکم کنی بر وجود من حکم**

ای پدر بفرمان تو بجلوس و محفل ایشان میروم اما متحیرم که کدام جامه بپوشم و بچه
 لباس متلبس کردم ایشان جامه های زیبا پوشیده باشند خود را با البسه قیمتی
 بسیار استه میاد که چون مرا بجامه خلقان و چادر کهنه ببیند طعنه و طعنه پیش آید و
 باستهزا و افسوس در من نگذرد زن عقبه و دختر شیبه و خواهر ابو جهل با رعنا یان
 فقول پیشه وی ادیان کج اندیشه آنجا حاضرند ای پدر توفیق و کزاف و خوران
 عرب را نیکو شناسی **حَدَّثَنَا الْقَطِّبُ** که خار در راه تومی اندازد و هیزدن
 ابوسفیان که از غیبت شما هیچ کاری دیگری بردارد در آن مجلس ندای پدر بر
 ضمیر من شمار و شنیدم که اینها همه باستین آستانه خانه مادرم خدیجه می رفته اند
 و برسم ملازمت هر روز ایم پدر خانه اومی رفته جمله با دیبای رومی و خنصر مصر
 و بردیمنی و حله عراقی شسته باشند و زیورهای بکلف بر بسته تا جهای مکلن بچگان
 بر سر نهاده بر بالشهای زریفت تکیه زده من با چادری که چند جا از لیف خرما
 بند بر نهاده ام و با پشمینه که چندین رقع بر آستین و گریبان او دوخته ام بدان مجلس
 در ایم چون ببینند بگویند که این دختر را چه افتاد عقدا و دشس که در روز عقده بر
 گردن داشت خنصر اچ ملکتی بود کجا شد اکنون دختر جامه پلاس می پوشد سبب
 چیست ای پدر بزرگوار ایشانرا دیده معنی کشاده نیست که دانند که درختیکه از
 بوستان نبوت رسته است و نهالی که از جو بار رسالت سر بالا کرده بجامه دیبا
 و زیور زیبا بلکه تمامی متاع غرور دنیا فریفته و شیفته نشود ایشان همه نظر بر صورت
 دارند و دیده بصیرت بر جانب معنی نمی گمارند **بیت**

و ده که آن صورت پرست از حال ناگاهت آری رلی بل صورت را بمغنی راه نیست

ای پدر چه بودی که مادرم خدیجه حاضر بودی تا ایشان را این داعیه پیدا نشدی این خیال از خاطر سر بر نزدی اکنون او بجوار رحمت حق پیوسته و من در خزان فراس چون عند لیب بروی گلزار می زارم و از خار خار خاتونان عرک بر حضور انفعال منند

در تحسیران مادر زار زار مینالم انظم از ناله زارم در دیوار بنا لد کانز که فراقی ست بنا چار بنا لد

هر که که دلم از غم دلد ار بنا لد عیسم مکن ای دوست اگر زار مینالم فاطمه این می گفت و قطرات حسرات بر رخساره می بارید حضرت رسول نیز صلی الله علیه وسلم بگیرد و راه و گفت ای جا بهر طول مشو و اندو میناک مباحش لباسهای فاخره و زیورهای مکلل نیز در ما قدره و قیمتی ندارد بهر تاج بر سر دار دگومی دار که را سچ کوبه او شام را ایند می کنند و طاووس لباس بلع می پوشد گومی پوشش که پای سیاه او را رسوای سازد امروز آنها که چون گل لباس زرد و سرخ پوشیده در همین تکبر جلوه می کنند فردا مانند خار بی قیمت همه در آتش دوزخ خواهند بود خواه هر بوجهل بر جهل اگر امروز طوق زرین در گردن دارد فردا غل آتشین بر گردن خواهد داشت دختر عقبه اگر در دنیا بر شکاست عشرت تکبیه می زند در آخرت بر عقبه عتابش باز خواهند داشت ای دختر ما را فخر بگلیم فقر است که موسی کلیم با کلیم محرم ذروه طور و مقرب بقره نور شد **قطعه**

ما و کلیم فقر است که تار سی از آن به ست از حله یابی و دیبای ششتر سے
ما و پلاس عجز که در دیده حسرت زیبا تر از طلا بس خنرست عبقر سے

ایشان درین سخن بودند که جبرئیل از حضرت ملک جلیل در رسید و گفت یا رسول الله خدای ترا سلام می رساند می فرماید که فاطمه را بگو تا در آن عروسی حاضر شود که آنها بمقدم او رزمی عجیب و حالی غریب ظاهر خواهد شد و بعضی

از آن زمان صید وی خواهمسند گشت و بیکت قدوش از قید کفر خلاصی خواهند یافت
 پس خواجه عالم صلی الله علیه وسلم گفت ای جگر گوشه من اینک از نده وحی و رساننده و
 امر و نهی طاوس ملائکه از آتشیان سدره المنتهی رسید و فرمان حضرت عزت می رساند
 فاطمه را بگو تا بدان محفل رسد و فاطمه فرمود که ای پدر ای سپید بشارت شفیق رو بخش
 من نامسردمانی نمی کردم این اندیشه پیش من آمده بود که دنیا سرای ماتم است در سرای
 ماتم تماشای عروس عجب می نماید این زمان که حکم خداوند در رسیدت توقف را مجال غایت
 پس حضرت قبول عذر را مقنعه فقر بر سر افکند چادر عصمت بپوشید و از خانه بدر چون رسید
 انور تنهایی خادمه و حاجه روان شد **مرصع** الشمس من حیاتی السماء قرینة

در بیان شادمانی ایشان در سینه

بلیت

چشم خورشید تا با ترا اگر تنهار و دور ره | چه غم سر و خرامان را اگر تنهار برون آید
 آورده است که حضرت عزت بحفظ عصمت این خالقان او را از نظر خالقان پوشیده می داشت
 دختران قریش همه حتم نهاده و خاتونان عسکرت مجموع گوش کشاده که همین ساعت
 دختر محمد صلی الله علیه وسلم در آید با خرقه کهنه و مقنعه پشمینه چون حل و حلل مابیند و لباس
 و پیرایه مابیند وی در آید پیر آینه از رشک آن آب اندوه از دیده وی روان
 شود و از حسرت آتش غم در دلش علم زند ایشان درین اندیشه که آواز برآمد که اینک
 فاطمه در آمد همین که زهر اقدم در آستانه خانه نهاد چهار دیوار خانه از شعله جانش
 چون چشم خورشید روشن و درخشنده گشت فاطمه نه بر رسم جا بلیت بلکه بطریق

اسلام بر اهل مجلس سلام کرد بلیت	کردی سلام ذوق سلامت بدل رسید
درین خانه از سلام تو دارا سلام شد	حاضران آن محفل را از حیرت مجال
جواب نبود اما دیدند که دختر خیر البشر خرامان خرامان می آید دامن حله که چشم	
روزگار جهان جامه ندیده در پامی کشد تاجی مرصع بد ز شاهوار و یاقوت ابد ار	

درخشنده و فیروزه خشنده و زمره تابنده که دیده از مشاهده جواهر آن خیره شود
 بر سر دست بر سخن از زری که کسی در کان دنیا چنان زر خالص ندیده و دست
 تصرف هیچ زرگریدان نرسیده در دست رشته های مروارید از اطراف جامه اش
 در آویخته زیبائی حله و علیا و آب روی همه پیراهین ریخته حوران بهشت و کثیر آن
 پاکیزه سرشت در خدشش روان شده یکی شقه چادر مظهرش بدست از بند آن
 تا از غبار زمین آلوده نگردد یکی دامن مقنعه پاکیزه اش بطریق احترام برگرفته تا گرد
 پروتیشند دیگری مروجه صفا در دست گرفته او را باد می کرد یکی مجمره عود در دست
 آورده تا رایحه آن مشام عالمیانرا معطر سازد یکی جهت دفع چشم اعدا هستند
 می سوخت دیگری برای سلامت حال دوستانش دعای کرد بدین عظمت و دیده
 و دارات و گوشت فاطمه بدان خانه در آمد و زبان زمان می گفت غزل

دری باشد که از رحمت بروی خلق بکشا
 تو سیمین تن جهان خوبی که زیور با بسیار
 در آن ساعت که چون یوسف جمال از پرده

تو از هر در که باز آئی بدین خوبی زیبا
 بزبور با بسیار ایند وقتی خوب رویانرا
 سلامت گوی بی حاصل ترنج از دست نشنا

چشم خواتین عرب که بران گوهر صدق خلق و ادب افتاد دیده ایشان خیره و آینه
 عقل و فهمشان تیره گشت از جای خود بر خسته با یکدیگر می گفتند آیا این دختر که ام

این کسیت این این کسیت این در خلقه ناگاه آمد
 این سجت و دولت را نگر این لطف و رحمت انگ
 این که ام خاتون است که نور حبه او

سلطان است و حرم محترم که ام خاتون است
 این نور الهیست این از نزد الله آمده
 در چاره بد اختران باروی چون ماه آمد

افتاب و ماه را غلبه می کند این جامه از کجاست که در خزان ملوک عرب چنین لباس
 نباشد مگر این جامه را چرب دستان مصر و اسکندریه بافته اند و پودونار
 راهنرندان روم و فرنگ تافته ایشان نداشتند که آن آلبسه از جامه خالص

بوده با جامه های فاطمه در نظر ایشان اهل س و دریا نموده چون دانستند که فاطمه است
لرزه بر اعضاى ایشان افتاده بنگاه سپهر پاد فاطمه گذاشتند و هر یک در گوشه

سرانفعال در پیش انداختند بعلت	هر نازنین که بر مرده و خو حسن می فروخت
چون تو در آمدی بی کاری دیگر گرفت	جمع کافرات که مدد تو بینق از ایشان منقطع

بود از آن مجلس فرج آرموده آن صورت را بر سر حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
عمل کردند و جماعتی دیگر که آنجا قرار داشتند زبان بگذر خواهی کشاده گفتند ای
دختر مصطفی ما ترا تکلیف کردیم مبادا که غباری بر خاطر عا طرت نشسته باشد علمی فرما
که ما بدان قیام نائیم که سبب خشنودی تو گردد از طعامها چه پیش آریم از شرابها کدام
می سازیم فاطمه فرمود که خشنودی من بطعام و شراب نیست گرسنگی صفت مرغ بود
من است که فرمود اجوع یومین دور روز گرسندی باشم و آشبع یومین
و یکروز سیری شوم اگر خشنودی من می خواهید و از آن پدر من بلکه رضای حضرت
ذوالعین قدم از ظلمت کوه کفر بیرون نهاده بفضای روشنائی فزای ایمان آید
و بیگانگی خداوند آشنا شده از بیگانگی ترک بگذرید جمعی از آنها که سخن فاطمه شنیدند
و آنچنان کرامتی معاینه دیدند جامها چاک زده مقنعا از سر در کشیدند و کلمه طیبه
لا اله الا الله محمد رسول الله بر زبان رانده از قدم مبارک فاطمه رخسار بدان

دولت و سعادت رسیدند بعلت	آرام دل و زندگی جان زردم اوست
هر جا که نهاد پای صفاد رفتدم اوست	و در شواهد النسبوه و قوع این صورت

در مدینه نقل می کند یا همین حکایت است که یک راوی آنجا دانسته و دیگری آنجا
کرامتی دیگر بوده مر فاطمه را رضی الله عنها در خبر است که چون یک سال از هجرت حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم بر آمد فاطمه بروایت اهل بیت نه ساله شد و بقولی چهارده
ساله و بروایتی بیست ساله و غیر ازین نیز گفته اند و بر هر تقدیر در ماه رجب سال دوم

از هجرت یاد راه صفر از همان سال یاد راه رمضان ویرا بجلی داد و در باب تزویج
فاطمه بجلی روایات بسیارست و اینجا بتقل شهر از کتب معتبره ایراد کرده می شود
مروست که هر که از اکابر صحابه فاطمه را خواستگاری می کرد سید عالم صلی الله علیه
و سلم می فرمود که در باب تزویج فاطمه انتظار روحی می کشم در کتاب مناقب ابوالمؤثر
خوارزمی مذکورست که خبر کرد مرا حافظ ابو العلاء همدانی با سناد خود از حسین
بن علی که روزی رسول صلوات الله و سلامه علیه در خانه ام سلمه بود رضی الله عنها که
بر و فرود آمد ملکی که او را بیت سر بود و بر سر هزار زبان داشت و هزارانش
بلاغتی تسبیح و تقدیس می گفت مرحق تعالی را که بلغت زبان دیگر نمی مانست
و کف دست او کشاده تر بود از هفت آسمان و هفت زمین حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم پنداشت که جبرئیل است گفت ای برادر تو هرگز بدین صورت نزدیک من نیاید
آن فرشته فرمود که یا رسول الله من جبرئیل نیستم مرا حزقائیل گویند حضرت حق سبحانہ
مرا حضرت تو فرستاده برای تزویج نوره نوره حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود
ای حزقائیل ^{مؤمن} که ای باید داد گفت فاطمه را بجلی پس حضرت صلوات الله و سلامه
علیه فاطمه را بحضور وی بجلی داد بگو ای جبرئیل و میکائیل و شیخ زرندی در کتاب
نظم در را السملین روایت می کند از انس بن مالک رضی الله عنه که گفت من نزد
رسول خدای صلی الله علیه و سلم نشسته بودم که آثار روحی در بشه مبارک وی ظاهر
شد و چون وحی منجلی گشت فرمود ای انس هیچ می دانی که جبرئیل برای من از نزد
خدای چه پیغام آورده بود گفتم یا رسول الله بدروم فدای تو باد چه پیغام
گفت پیغامش اینست که ان الله تعالی یا حُرَّكَ اَنْ تَزُوِّجَ فَاْتَمَّ مِنْ
عِلَّتْ بِدَرَسْتِكَ حَقَّ تَعَالَى اَمْرِي فَسَرَّ بِكَ فَاْتَمَّ مِنْ اَبْنِي بَعْلِي دَهِي اِي النَّسَبِ
و اشرف مهاجر را چون صدیق و فاروق و ذی النورین و طلحه و زبیر رضی الله عنهم

و جماعتی اکابر از انصار چون سعد معاذ و سعد عباد و اسید بن حضیر بگویی که
رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرموده آنحضرت صلی الله علیه و سلم رفتم
و آن گروه را بخواندم چون جمع شدند و علی نیز حاضر گشت حضرت رسالت صلوات
الله و سلامه علیه خطبه بلیغه خواندم مشتمل بر حمد و ثنای حق جل جلاله و ترغیب بکمال آنگاه
فرمود که حق تعالی مرا امر فرموده که فاطمه را بزنی بعلی دهم او را بزنی بعلی دادم
بر من چهار صد مثقال نقره راضی شدی علی گفت راضی شدم یا رسول الله
و روایتی آنکه علی را فرمود تا خطبه بخواند پس حضرت صلی الله علیه و سلم دعای
در شان فاطمه و علی تقدیم رسانید و گفت **جمع الله شملکما جمع کند خداست**
بر آنکندگیهای شما را و استعد جملکما و بعبادت قرین سازد بخت شما را
و با یراک علیکما و برکت دهد شما را و اخرج منکما کثیرا طیبا و از شما
هر دو بیرون آرد ذریت بی شمار و اولاد بسیار همه پاک و پاکیزه روزگار و در
کتابه سنابق خوارزمی درین باب حدیث طویل واقع شده خلاصه همه آنکه جبرئیل
علیه السلام نزدیک حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آمد و قدری از سنبل و قمر
بهشت بیاورد و حضرت صلی الله علیه و سلم آنرا فرستاد و بپوشید و گفت ای جبرئیل
سبب آوردن این سنبل و قمر نفل چیست جبرئیل حضرت رسول را صلی الله علیه و سلم
خبر داد که حق سبحانه وحی کرد به بهشت که خود را بیارای پس بهشت آراستند
و فرمود درخت طوبی را که بار بار در او از علی و حلال حکم شد تا خود را
بیار استند و ملائکه را فرمان رسید تا در حوالی بیت المعمور جمع شدند و آنجا منبر
از نور که آدم علی نبینا و علیه السلام بر روی خطبه خوانده در روز عسرا خواستار ملائکه
و امرائی به را جیل که یکی از ملائکه حجاب بود بپوشید که بران منبر بالا رود
و خطبه خواند و در میان همه ملائکه شیرین کلام تر از و نیست پس را جیل بران منبر آمد

بر اده حق تعالی را با انواع محامد ستایش فرمود چنانکه اهل آسمانها فرحان و مسرور گشتند پس وحی آمد بوی که عقد کن فاطمه دختر حبیب مرا به علی پس را جیل عقد کرد و ملائکه گواه گشتند و کاتبان دیوان قضا این مهم را بر زمین و تیره ثبت نمودند انگاه جبرئیل قطعاً حریر بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم نمود که این صورت درین وصله حسریه نوشته شد بفرمان خدای بر تو عرض کردم و من این را بنجام مشک مهر خواهم کرد و بر ضوآن خادگاه بهشت خواهم سپرد و چون مهم عقد با تمام رسیده اشجار فردوس سنبل و قر نقل آبیار کردند و من تجھے قدری برای شما آوردم آنکه علم شد که درخت طوبی آنچه برداشته بود نثار کند طوبی آن حلما و حلیمها را نثار کرد و حورالعین برداشتند و بدان منفاخت می کنند تا قیامت و نقلی آنست که درخت طوبی رقعها نثار کرد بعد در دستداران اهل بیت از زمان آنحضرت تا قیامت و در هر رقعہ نام یکی از دستداران اهل بیت نوشته از مردان و زنان و هر ملکی که حاضر بوده از آن یک رقعہ برداشته و نگاه می دارد تا در قیامت آن رقعہ بدان کس دهد که نام او در آنجا مذکور است و منضمون رقعہ این باشد که فلان یا فلانہ از آتش و دوزخ آزادند و این از برکت فاطمه

<p>و میمنت علی است مثنوی دشمنان خوار مانده در درکات فیض یابی زوآل من و آل لاه نخوری ز حشم فآدمن عآداه</p>	<p>دستانزار سد برات نجات دوست شوتا بموجب دلخواه بگذر از دشمنی که تاناگاه پس جبرئیل فرمود که حق تعالی می فرماید</p>
---	--

که تزیین کن توهم در زمین فاطمه را بعلی چنانچه در آسمان تزیین واقع شده پس سید عالم صلی الله علیه وسلم فاطمه را بعلی داد و ام سلمه را گفت که دختر مرا بنامه علی بروید و بسیار و با او بگو تعجیل نکنند تا من بیایم و ایشانرا با یکدیگر بنیم و چون نام خفتن بگذار در کوه آب برداشت و نزد ایشان آمد و آب دهن مبارک در آنجا

انداخت و معنوتین و دیگر اعدایه بران خواند آنگاه فرمود یا علی ازین آب بیاشام
و وضو ساز و یا فاطمه گفت تو هم بیاشام و وضو ساز و روایتی آنکه مقداری از آن آب
بر سر فاطمه و میان هر دو بستان وی باشید و گفت **اللَّهُمَّ إِنِّي أَعِينَهُمَا**
بِكَ وَ ذَمِّرْ تَيْتَهُمَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بار خدا یا به پناه تو در می آرم
او را و سوزندان او را از سرد پورانده یعنی شیطان آنگاه مقداری دیگر از آن
آب بر سر علی و میان هر دو شانه او باشید و همان دعا گفت در باره وی آنگاه
فرمود **اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ** و آنانی که
دمن از ایشانم **اللَّهُمَّ أَيُّ بَارِئِ خَلْقِكَ أَهْبَتَ عَنِّي لِيَجْسِبَ مِنِّي** آنکه از
من رجس ابروی و طهرت تنی و مرا پاک و پاکیزه گردانیدی **فَطَهِّرْهُمَا**
پس ایشان هر دو را پاک ساز آنگاه فرمود بر خیزید و بجای خواب خود روید که
خدا ای تعالی میان شما الفت دها و در نسل شما برکت کناد و خود بر خاست تا از
خانه بیرون رود فاطمه در گریه افتاد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که
ای دختر من چه چیز ترا در گریه می آرد و تحقیق من ترا کیسی دادم که اسلام و می از
همه پیش و حلم و ای از همه پیش و خلق و ای از همه بهتر و عرفان و ای بخدا ای تعالی
از همه زیادت گست و روایتی آنست که چون رسول خدا صلی الله علیه و سلم
بجای فاطمه را مشاهده نمود بطریق تطف فرمود که ای جان پدر در حق تو **تَقْصِيرٌ**
نگردم کسی را شوهر تو گردانیدم که بهترین اهل بیت من است و سوگندی خورم
بخدائی که جان من قبضه قدرت اوست که ترا کیسی داده ام که سستیست در دنیا
و آخرت و مقرر است که گریه فاطمه از جهت آن بوده که از خدمت دور می افتد
نه چنانچه جمعی خیال بندند که گریه او از آن بود که علی مال و متاعی چندان نداشت
چه فاطمه دامن بهت از دنیا رکشید و بود و از پدر همه مراسم و قواعد فقر دیده

و شنیده وی دانست که پدر بزرگوار او را با خردمبایات به فقرست قطع

مژده فقر فخری در طریق معرفت	هست از بهر تسلی دل رباب فقر
میوه مقصود بار آرد به گلزار مراد	هر نهال دل که دارد تازگی از آب فقر

در اخبار آمده که جواز حضرت فاطمه از ثياب و متاع و اثاث البیت دو جامه برد
 بوده و دو باهونید نقره و قطیفه که تمام بدن را نمی پوشید و قدحی و یک استیارت
 و آرد پیزی و دو سب و مشک آبی و مشربیه و درونهای از کتان سبزه که خشویکی از
 لیف خرما و خشود دیگری از تراشه سختیان بود و چهار عدد بالش که دو تا از آنرا
 به پشم و دوی دیگر را به لیف خرما پر کرده بودند امام سیف النظر ابو بکر طوسی رحمه الله
 در کتاب ستین الجامع للطایف البساتین آورده که یکی از منافقان مدینه علی را در
 خواستن فاطمه علامت کرد و گفت ای علی تو معدن فضل و ادبی و شجاع ترین
 مبارزان عربی چه از نی خواستی که چاشتش بشام نمیرسد اگر دختر مرا بخواستی من
 چنان ساختمی که از در خانه من تا در خانه تو شتر و شتر بودی بر از جواز دختر من علی

فرمود که این کار به تقدیر است نه بتدبیر الحکم لله العلیل لکبیر ما را نظر مال
 و متاع دنیا غدار نیست و مقصود ما جنس رضای حضرت پروردگار است نه
 تفاخر یا احوال است نه با اموال و مبایات ما بگردار است نه بدینهم و دنیا ربیت

هست ما را نظر بر دریم و دنیا ربیت	مقصد و مقصود ما جنس رضای پروردگار است
-----------------------------------	---------------------------------------

چون مرتضی رضای خود را بحکم قضا ظاهر ساخت در سرش ندا کردند که ای علی
 سر بردار تا قدرت خدایینی و جواز دختر مصطفی نبی و قدر و حرمت فاطمه زهرا نبی
 علی سر مبارک با تا کرد از بالای سر خود تا عرش عظیم حجاب پا دید در نور دیده
 در زیر عرش میدان وسیع در نظرش تمام آن میدان پر از ناقه های بهشت
 بار ایشان در گوهر و متک و عنبر بر سر شتری کبوترکی چون آفتاب تابان و زیبا

هر شتری در دست غلامی چون سرد خرامان ندای کردند که هَذَا جِهَانُ قَالِمَةَ
بِنْتِ مُحَمَّدٍ كَإِن جِهَانَ فاطمه بنت محمد است صلی الله علیه وسلم مرتضی علی او شاهده آن
حال خوش وقت شده روی از منافق بگیرد اینده و بجهه آمد که فاطمه را خبر دهد خودش
از آن فاطمه را خبر داده بودند چون امیر بخانه درآمد فاطمه گفت یا علی تویی گویی یا من
بگویم علی گفت تو بگو فاطمه فرمود که اگر خبر زرش منافقان شنیدی اما جهاز ما را

بعین عیسان دیدی قطع
دولت باقی و ملک جلودانی آن است
هر سر و سامان که بینی از سر و سامان ما

ما اگر چشم از نعیم این جهان بردویم
بی سر و سامان مبین ما را که در ملک دوگون
در معارج آورده که روزی حضرت خوا

صلی الله علیه وسلم می فرمود که سلیمان پیغامبر علی نبینا و علیه السلام برای دختر خود
جهازی ترتیب کرده بود بسیار و نیکو و برای داماد تاجی ساخته و به مقصد گوهر مگال
و مرصع گردانیده مرتضی علی ابن خیر را از سید بشر شنیده بخانه آمد و پیش فاطمه تفریر
کرد فاطمه را در خاطر عاطف گذشت که شاید علی را بر ضمیر منیر گذرد که سلیمان پیغامبر
بزرگوار بود و حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم از و بزرگوار تر و عالی مقدار تر است
دختر آن پیغامبر را آن همه جهاز و پیرایه و دختر این پیغامبر چنین تا دار ولی سرمایه آن
داماد را تاجی بدان مناب و این داماد را احتیاج بدین مرتبه مصرع

تا اندرین قضیه خدا را چه حکمت است فاطمه این سر را در دل نگاه می داشت

و با ایچکس اشکارا نکر دتا وقتیکه در گذشت شبی مرتضی علی او را در واقع دید در
صدر بهشت بر تنخی مگال بجا هر شسته و حور عین بر حوالی تحت او برای خدمت گمر
و دختری در غایت حسن و جمال و نهایت غنچ و دلال باز یورهای شایسته و پیرایه
بایسته و ولوق بجهت نثار بردست گرفته در پیش سر بر ایستاده منتظر آنکه فاطمه در
وی نظر کند علی پرسید که ای فاطمه این دختر کیست گفت دختر سلیمان پیغامبر است

حق تعالی او را بخدمت من باز داشته آنروز که حکایت جهانرا و از زبان پدرم نقل کردی اندیشه او در خاطر من خطور کرد امروز او را در پایه خدمت من از برای اغزاز و حرمت من تعیین کرده اند و عوض تاجی که سلیمان برای داما و خود ترتیب داد لوالحمدر برای تو مقرر شده و لوالحمد علی است که خاصه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم است و ارتفاع آن لوامقدار هزار ساله راهست قبضه آن از قبضه بیضا است و سنان او از یاقوت امروزی آن از زمره اخضر و او را سه ذوبه است یکی در مشرق و یکی در مغرب و سیم در یک و بر هر شقه سطری نوشته شده بر یکی **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ** و بر دیگری **الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ** **الْکَرِیْمِ الْکَرِیْمِ** و بر سیم **لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ** این لوار در فضای عرصات حاضر گردانند و منادی ندا کند که کجاست نبی امی رسول حسری سید عربی خواجه هاشمی زینما تیمای پیشوای حرمی محمد بن عبد الله سید المن سلین و خاتم النبیین خواجه پیش آید و آن لوای مبارک بدست گیرد بعد از آن تمام آنسبیا از آدم تا عیسی صلوات الله و سلامه علی نبینا وعلیم اجمعین با سایر صدیقان و شهیدان و صالحان و کاف مؤمنان از اهل عرفان و ایقان در زیر آن لوار جمع شوند چنانچه فرمود آدم **وَمَنْ دُونَهُ تَحْتَ لَوَائِحِ یَوْمَ الْقِیَامَةِ**

بلیت

ادم و من دونه تحت اللوا | آمده چون تو علم افراخته
 پس تاجی از نوریاتر آید و بر فرق سلطان انس و جان نهند و لباس حریر
 اخضر در بدن مبارکش بپوشانند و براق حاضر سازند تا شمسوار میدان
 آنرا **عابد** سوار شده و برای هر یک از آنسبیا نیز براقی و حله و تاجی
 بیارند و آن گروه سواره روی به بهشت آرند و چون حضرت رسول صلی الله علیه و سلم